

# جلد اول از کتاب احوال

مردی از امت محمد صلی الله علیه و آله میگوید از من سؤال کن البته دروشش از کسائل آگنده است آنجا که گفت ای بنده  
خدای بزرگوار مرا از آن ساعت که نه از روز و نه از شب است فرمود این ساعتی است که پان طلوع فجر تا طلوع شمس است  
بَعْدَ فِيهَا الْبَتْلُ وَرَفَقَ فِيهَا الشَّاهِرُ وَبُيِّنَ الْمَغْنَى عَلَيْهِ **عَلَيْهِ** امام میگوید درین ساعت هر کس بکسالتی  
و خواب میرود هر کس شب بخواب نرفته باشد و بوش می گزاید هر کس از بوش شده باشد جَلَّهَا اللهُ فِي الدُّنْيَا  
و رَغْبَةً لِلرَّاعِبِينَ وَ فِي الْآخِرَةِ لِلْعَامِلِينَ لَهَا دَلِيلٌ لِأَوْلِيَّهَا وَ حُجَّةٌ بِالْغَنَّةِ عَلَى الْجَاهِلِينَ الْمُتَكَبِّرِينَ  
التَّارِ حَكِيمٌ لَهَا **عَلَيْهِ** یعنی ستاره داده است خدای این ساعت را در دنیا برای رغبت راغبین یعنی آنان که  
بخیری راغب هستند خواه امور دنیوی و خواه اخروی چه این ساعت اسباب فراغت بیشتر فراهم کند و آسایش بیشتر دارد و هر  
بهر چه ایل باشد زود تر نایل گردد و هر کس در امور اخروی عال باشد برای او دلیلی واضح است و برای انا که میگوید  
و تا که آن باشد در آخرت تجوی بالغا است و بدو ای که ازین پیش نیز گذراند نظرانی عرض کرد پس این ساعت از کدام  
ساعتهاست فرمود از جمله ساعات بخت است و درین ساعت رنجورهای ما افاقه یابند نظرانی عرض کرد من از تو  
سؤال کنم یا تو میری فرمود تو سؤال کن نظرانی گفت ای معشر نصاری ایما علمم سأل آگنده است آنجا که عرض کرد  
از چه روی اوها میکنند که اهل بخت میوزند و می آسازند و پیدی و بول دارند و در اینکه گویند چه دلیل اوقات کینه  
که در دنیا شاه و مانند آن باشد و مجهول نباشد پدرم علیه اسلام فرمود که در شکم مادرش میوزد از آنچه  
مادرش کول میبرد و برای او حدیثی نیست چون نظرانی این جواب شنید با نظرانی شنید در آمد و عرض کرد  
آیا علم تو آن نبود که از علمای این امت نیستی یعنی با این فزونی علم و دانش چگونه چنین فرمودی منم بود من کفتم  
از جهال ایشان نیتیم و اصحاب و اعوان هشام این سخنان را می شنیدند آنجا که پدرم گفت از مسئله دیگر  
از تو پرسم فرمود پرس عرض کرد از چه راه او عالمی نمایند که میوای بخت همیشه تر و تازه و همه گاه موجود  
غیر معدوم است نه تمامت ال خبت و دلیل و حجت بر این دعوی و گواه و شاه که مجهول نباشد بیت فقال  
لَهُ **أَبِي دَلِيلٌ مَا نَدَّحِي إِنْ تَرَانَا أَبَدًا لَكُونُ غَضًا طِرًا نًا مَوْجُودًا غَيْرَ مَعْدُومٍ وَ جِنْدٌ جَبْنِيحٌ**  
**أَهْلُ الدُّنْيَا لَا يَنْقَطِعُ** پدرم با او فرمود دلیل بر ادعای ما این است که خاک همیشه تازه و طری و حاضر  
و موجود غیر معدوم است نزد جمیع دروم دنیا و منقطع نشود نظرانی ازین پاسخ آمده میجو بر کشید و گفت نه آن بود  
که یکفتمی از علمای ایشان نیتیم پدرم فرمود از جهال ایشان نیتیم نظرانی عرض کرد من از تو پرسش کنم یا تو از من  
سؤال بپروانی فرمود از من پرس نظرانی گفت ای معشر نصاری سوکنند با خدای انزوی مسئله پرسش کنم  
که از پانخس عا فرماید و بدو ای که گفت یک مسئله باقی است قسم بخدای از مسئله تو سؤال کنم که هر که بجواب آن  
راه نیابدی **قَالَ لَهُ **أَبِي سَلِّ يَا نَكَّ حَابِثٌ فِي بَيْتِي لَت**** پدرم با او فرمود هر چه خواهی پرس همانا  
تو درین سوکنند دروغ زن و گناه کار باشی کنایت ازیکه آنچه تو دانی از رشحات غمام علوم است و بدون اراده  
علم درین سوکنند و اندیشه در مغز تو جای نگیرد و تا نخواهیم دانی و بر زبان هیچ زبانی پس چگونه توانی پرسشی کنی

## حضرت امام محمد باقر علیہ السلام

کہ ماخاظم نصرانی عرض کرد خبر کسی در از مردمی که بازن خویشی و یکی نود و آن زن در یک ساعت بد و فرزند حاصل شد ۶۹۹  
 و هر دو را در یک ساعت بزاد و هر دو در یک ساعت برزند و در یک قبره دفن شدند و ازین دو برادر یکی کعبه و پنجاه سال  
 روزگار نهاد و مردم علیه اسلام فرمود ذلک عزیب و عزیب و ولدان فی یوم واحد فلما بلغنا مبلغ الرجال  
 حتر و عزیب بن عامر عزیب بن علی حماره و اکیبا علی قریبه بانطاکیه و هی خاویبه علی عزیبها  
 قال ان یحییٰ لہذہ اللہ بعد موتہا وقد کان اصطفاه و ہذا فلما قال ذلک القول غضب  
 اللہ علیہ فاماتہ اللہ یا نة عام سخطا علیہ بما قال ثم بعثہ علی حمارہ بعینہ و طعامہ و شرابہ  
 و عاد الی ذریہ و عزیبہ آخوہ لا یعرفہ فاستضافہ فاضافہ و بعث الیہ عزیبہ و ولدہ و ولد  
 ولدیہ و قد شاخوا و عزیب بن شاکب فی سن خمس و عشیب بن سنے فلم یزل عزیب بن سنے یذکر اخاہ  
 بقلہ و قد شاخوا و ہم یذکرون ما یدکرہم و یقولون ما اعلک با امر قد مضت علیہ  
 السنون و الشهور و یقول لہ عزیبہ و ہوشیح کبیر ابن یاق و حیر و عزیب بن سنے ما رأیت  
 شاکب فی سن خمس و عشیب بن سنے اعلم بما کان بینی و بین اخ عزیب بن یام مشابہ منک من اهل النامہ  
 انت من اهل الارض فقال لہ عزیب ان عزیب بن سخط اللہ علی یقول ثلثہ بعد ان اصطفان و ہذین  
 فاما بنی ہائہ سنہ ثم بعثنی لیتوا یدلک یقین ان اللہ علی کل شیء قذیر و ہا ہو  
 ہذا حمارہ و طعامہ و شرابہ الذی خر جت یدہ من عندکم اعادہ اللہ تعالیٰ كما کان  
 فعدھا ایقنوا فاعاشہ اللہ بینہم حتر و عشیب بن سنے ثم قبضہ اللہ و اخاہ فی یوم واحد  
 یعنی این دو تن عزیزه عزیزه بودند و در یک روز متولد گردیدند و چون پست و پنجالی روزگار گذاشت و پال  
 رجال اتصال یافتند عزیز بر حمار خود سوار بر شتریکہ کہ در انطاکیه بود و عبور داده عمارات آن دو را و ایران و  
 سقضا غراب و دیوار را بر روی سقف افتاده و این نهایت خرابی است بید و با خود ہی گفتہ بگویند و چه و جزئی  
 نماید این دو را خدا تعالیٰ یعنی چگونه آبادان سازد و باینگونه خرابی یا مردم اورا بر چه کیفیت زند کرد و بعد  
 مردن ایشان و ہی خواست از کیفیت زند کردن مطلع کرد و چون خدای اورا برگزیدہ ساختہ و ہایت فرمودہ  
 ازین سخن بر دی چشم گرفت و محض سخط بود صد سال اورا میراند انکاه اورا بر آن حمار کہ سوار بود زند ساخت  
 و طعام و شرابش بعینہ موجود بود و برای خویش باز کردید و در این وقت عزیزه برادرش اورا نمی شناخت و او را  
 بیعانی خواند و پسران عزیزه و شتر زنان فرزندانش را بد و بفرستاد و ایشان بجلد پریشہ بودند و عزیزه را  
 در سن پست و پنجالی بود و عزیزه از برادرش عزیزه و فرزندانش کہ ہمہ پریشہ بودند یاد میکرد و ایشان ہمہ را  
 او یاد کردی بیاد آوردند و با وی ہی گفتند باوریکہ سالیان دراز و زمانہای دیر باز بر آن سپری شدہ از کجا  
 و دانشدی و عزیزه کہ شخصی کبیر و کعبه بیت و پنجالی عمر کردہ بود کیفیت ہمچو ان بیت و پنج سالہ  
 ندیدہ ام کہ و انرا باشد با پنچ در میان من و برادرم عزیزه در ایام شباب من روی داده آیا تو از مردم آسانی

## جسد اول از کتاب احوال

۷۰۱

یا اهل زمین عزیز گفت من عزیزم باشم که خدا تعالی بعلت آن کلامی که گفته بودم بعد از آنکه مرا برگیرید و هدایت کرده بود بر من خشم گرفت و صد سال مرا میراند آنگاه زنده ساخت تا بریقین شما بیفزاید همانا خدای بر هر کس قادر و تواناست و اینکه این حار من و طعام و شراب من است که از نزد شایعین بر دم و خدا تعالی بر آن حال و صورت که بود باز آورد چون سخن بدینجا پوست آنجا عت بر صدق کلام او یعنی کردند پس ازان خدای قادر عزیز با بیت و خیال در میان ایشان زنده داشت آنگاه او را با برادرش در یک روز بعضی روح فرستاد چون عالم نصرانی اینکلام بشنید بر جبت و پهای ایستاد جماعت نصاری نیز پهای شدند و عالم ایشان با ایشان گفت همانا کسی را که از من دانایتر است نزد من پاورزید و با خود بنشاندید تا مراد سوانمایه و پرده حشمت را چاک زنده و مسلمانان را آگاه کند که نزد ایشان کسی هست که معلوم با حاطه داشته باشد و او دارای علومی هست که با ایشان لاوائمه هرگز با این زبان که بر سر دارم بیک کلمه با شما سخن نگویم و اگر زنده بمانم هیچ سالی با شما نشینم پس ازان حکلی متفرق شدند و مردم در جای خود نشسته من نیز در خدمتش بودم و اینداستان را به شام گذاشتند هاشم بر آن ماجزیه بفرستاد و فرمان کرد که مادر همان ساعت بجانب مدینه شوم و در روایت قطب را و ندی است که نصرانی و پادشاهش بدت آن حضرت ایمان آوردند و چون هاشم بشنید جائزه با بفرستاد و فرمان کرد که بسوی مدینه رهسپار شوم چه مردمان ازان مشاهدات که در میان ما و عالم نصاری کرده بودند با ندیشتر شدند و در روایتی دیگر است که هاشم بجهت آن حضرت فرمان کرد و با او خبر دادند که زندانیان بدوستی آن حضرت دل پرده اند لاجرم ما را بچاب مدینه طیبه روان داشت در تاریخ روضه القصار کتب تواریخ و سیر در ذیل حال عزیز پیغمبر علیه السلام اینداستان را بحضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه باز که اختلافی با راسب مذکور داشته اند و در کتاب تاریخ التواریخ این حکایت را به و نوبی همکال که از بزرگان بنی اسرائیل است و مردی صالح و مستجاب الدعوه بود منسوب داشته و در پایان آنداستان مسطور نموده اند که بعضی از مورخین و مفسرین این قصه را بار میا علیه السلام نسبت داده اند و بعضی بفرید علیه السلام منسوب شمرده اند و در کتاب معلوم باد که اینکه امام علیه السلام فرمود ما بین طلوع فجر تا طلوع شمس از ساعات لیل و نهار نیست با آنچه علامه مذکور داشته و اجماع شیعه بر آن رفته که از ساعات نهار است منافی نمی باشد چه ممکن است که عمل ما بین اینکلام را بر اینکسراده این است که این ساعت بسیار ساعات روز و شب شبیه میت بلکه ساعات شبیه است و اینکه خدای این ساعت را در دنیا مقدر داشته برای آن است که بسبب طیب هوای آن حبه و لطافت و اعتدالش را بناسد و برین علاوه تحمل است که امام علیه السلام جواب داده باشد سائل را با آنچه موافق عرف و اعتقاد و اصطلاح اوست چه تکلیف انبیا و ائمه علیهم السلام برین طریق است و قطب

راوندی در حنیف ایچ باین خبر بخوی و بیکر اشارت کرده است

چنانکه اشارت آنه نقسانی در جای خود مذکور شود

کتاب بحار الانوار

ذکر مکالمات و سوال هشام بن عبد الملك با حضرت باقر علیه السلام

در کتاب بحار الانوار از یکی از شیوخ حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویت که فرمود هشام بن عبد الملك کسی را نزد پدرم علیه السلام بفرستاد و آنحضرت را بشام طلب ساخت چون پدرم بی روی در آمد عرض کرد یا ابی جعفر از آن روی تو را احضار کردم که سوال کنم از تو سئله که من را درینست که خبر من کسی این پرسش از تو کند و شایسته که بداند این سئله را اگر کتبتن پدرم فرمود امیرالمومنین ببرد دست میدارد از من پرسش نماید اگر بدانم او را پاسخ گویم و اگر ندانم میگویم ندانم و صدق راستی برای من من را در تراست هشام عرض کرد و خبر کوی مرا از آن شیخی علی بن ابیطالب علیه السلام در آن شب مقول کردید بجزی که برای آنکه از آنشهر که آنحضرت در آن شبید غایب بودند استمدال نمودند و آنچه برای مردمان علامت و نشانه آن بود و هم را خبر ده که آیا بوده است برای دیگری غیر از آن حضرت در قماش علامت و عبرتی فقال له اَبی اِنَّهُ لَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ اَلْبَنِي قُتِلَ فِيهَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَرْفَعْ عَن وَجْهِ الْاَرْضِ حَجْرًا اَلَا وَجِدْتُمْ حَتَّى دَمٌ عَيْطٌ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ وَكَذَلِكَ كَانَتْ اَللَّيْلَةُ اَلَّتِي فُقِدَ فِيهَا هُرُونُ اَخُو مُؤَلِّي صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا وَكَذَلِكَ كَانَتْ اَللَّيْلَةُ اَلَّتِي قُتِلَ فِيهَا يَوْشَعُ بْنُ تُوَيْنٍ وَكَذَلِكَ كَانَتْ اَللَّيْلَةُ اَلَّتِي نَفَعَ فِيهَا عَيْنِي بِنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَذَلِكَ اَللَّيْلَةُ اَلَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

پدرم فرمود در آن شب که علی علیه السلام مقول کردید بیخ سگی از روی زمین بر نه اشتند جز اینکه در زیر آن خون نازد و دریافتند تا که بیکه طلوع فجر برسد و همچنین بود آن شبی که هر دو ن برادر موسی علیه السلام در آن شب مفقود شد و نیز چنین بود آن شبی که در آتش عیسی بن مریم علیها السلام با سمان بر شد و همچنین بود آن شبی که حضرت امام حسین صلوات الله علیه شمشیر کشت معلوم باد که در کتب تواریخ بقتل حضرت یوشع علیه السلام اشارت نموده اند که اینک و فاش مقصود باشد و در عبارات مصطلح است که اگر کسی در رنج و اندوه و زحمت کوهی یا کسی ببرد که پند او را کشت و کشت و یا در قلم کتاب و نسخ سهوی رفته باشد یا سخی بن ذکر یا باشد و الله تعالی اعلم با بجز چون امام علیه السلام این کلام بفرمود و رنگ هشام از شدت غضب و یکه کون شد و آثار خزن و سسرع از آنکس رخسارش نمودار کردید و در آن اندیشه رفت که پدرم را که ندی بد ساخته پدرم با او فرمود یا امیرالمومنین اَلْوَلِيْبُ عَلَى النَّاسِ الطَّاعَةُ لِمَا مَهْمَا وَ الصِّدْقُ لَهُ بِالْبَصِيْحَةِ وَ اَنَّ الدِّيْنَ دَعَانِي اِلَى مَا لَيْتُ بِرِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ فَمَا سَاَلْتَنِي عَنْهُ مَعْرِفَتِي بِمَا يَجِبُ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ فَلَيْسَ خَلْتِ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ

یعنی واجب است بر مردمان طاعت نمودن امام و پیشوای خودشان را و صدق در راستی در نصیحت او و آنچه مرا دعوت کرد و آنچه در جواب امیرالمومنین باز نمودم در آنچه از من پرسش نمود سبب اطاعت او بود پس باید امیرالمومنین بنگرفتن باشد را قمر حرفه که بدید چنان نیاید که از سختی که آن حضرت فرمود اگر بدانم جواب میگویم

کتاب بحار الانوار

# جداول از کتاب احوال

و اگر نگویم نیند انم برای همین قیوم آسمند بود و حفظ ظاهر فرمود و گریه نصیت که خداوند و چگونه دیگران چیزی بداند  
 که ایشان ندانند چه علم هر کس تابع علم و فضل علوم ایشان است با تجمیع سیرت و هشام عرض کرد با من بوسه و  
 میثاق خدای پیمان بسیار که تا من زنده ام این حدیث را با کسی که میان کناری پدرم چنان کرد که او  
 خوشنود شد آنگاه هشام با پدرم گفت هر وقت خواهی بجانب اهل خود باز شو و نیز در سجده الا نوار از کتاب مقاب  
 ند حضرت صادق علیه السلام میرسد که فرمود چون پدرم محمد بن علی علیهما السلام را به مشق بیاد و زنده از مردان  
 شنید که می گفتند این پیرا بر تراب است پس آنحضرت پشت مبارک به دیوار روی بقعه نهاد آنگاه مجد و سقا  
 خدای و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله را زبان کشیدیم **قَالَ اجْتَنِبُوا أَهْلَ الشَّقَاقِ وَ ذُرِّيَّةَ الْإِنْفَاقِ وَ حَشَوُ  
 النَّارِ وَ حَصَبَ جَهَنَّمَ عَنِ الْبَدْرِ الرَّاهِرِ وَ النَّجْرِ الرَّاحِرِ وَ الشَّهَابِ الْقَاطِبِ وَ الشَّهَابِ  
 الْمُؤْمِنِينَ وَ الصَّرَاطِ الْمُنْتَقِيمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَطْمِسَ وَ جُوهٌ فَتَرَدَّ عَلَى أَدْبَارِهَا  
 أَوْ يُلْعَنُوا كَالْعَيْنِ أَصْحَابِ التَّيْبِ وَ كَانَ أَمْرًا لَللَّهِ مَقْعُوسًا** آنگاه فرمود در روایتی که  
 جویدای اهل شقاق و ذریه نفاق و آلات آتش و فرزند جهنم از به کفین در حق بر زاهر و ماه و سنه و زمان و مجزاه  
 و قلم خردشان و شهاب ثاقب و انحرور خشان شهاب مؤمنین نور کردند که آن و صراط مستقیم و ماه و راست  
 و نمایان از آن پیش که محو و نابود کرد و در و پیا و برگردد و برشتهای آن یا طعون کردند چنانکه طعون شدند یاران  
 روز شنبه و بر آنید امر خدا و فرمان حق جاری میشود **ثُمَّ قَالَ بَعْدَ كَلَامِ أَبِي نُورٍ سَوَّلَ اللَّهُ لَكُمْ لَنْ تَهْرُؤُونَ أَمْ  
 يَحْتَسِبُ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ وَأَقَى سَبِيلَ بَعْدَهُ لَنْ تَلْكُونَ وَأَقَى حُزْنَ بَعْدَهُ تَدْفَعُونَ هَيْهَاتَ  
 هَيْهَاتَ بَرِّذُوا لِلَّهِ بِالتَّبَيُّقِ وَ فَا نِ الْمَخْضِلِ وَ اسْتَوِي عَلَى الْغَايَةِ وَ لَحْرَزِ الْخِطَانِ فَانْحَسِرَتْ  
 عَنْهُ الْأَبْصَارُ وَ خَضَعَتْ دُونَهُ الرِّقَابُ وَ فَرَّجَ ذُرِّيَّةَ الْعُلَيَّا فَكَذَّبَ مَنْ رَامَ مِنْ نَفْسِهِ السَّبْحَ  
 وَ لَعْنَاهُ الطَّلَبُ فَاتَى لَهُمُ التَّشَاوُؤُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ** آنگاه بعد از کلامی فرمود آیا بصبر و مانند و مثل رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله یعنی علی علیه السلام استخر کنید آیا بزرگ دین را عیب و لرزید آیا بعد از او در طریقت او کدام را  
 کام بسیار و کدام درستی و سستی را از پیش بر میدارید هیهات هیهات سوگند با خدای علی علیه السلام در تمامت  
 فضایل و جمله فواضل بر همه پیشی و پیشی و بر روز و ظهور گرفت و در میدان فضل و فضیلت نصب ابق کمال را فایز و  
 نایل کردید و بر همه غالب و هر گشت و پیش از هر کس بر علامات سبقت و علامات و فضیلت و شرافت پادشاهت و کرامت  
 سبقت از میدان مرا هست باز بود که ای که اصبغ بنیان از ادراکش عاجز و سبب بعیدش از دیدارش قاصد و در تمامت  
 رتاق فاضل کردید و آن حضرت بر اعلی و در کمال صعود داد و هر کس بداند می شتابان گشت و در طمع آن شرف و فضل  
 پویان کردید نهایت فضل و کمال اجلاش او را کندید نموده پای طلبش خستند و رنجور گردید و از دریافت آن مقام کجاست  
 چگونه این مردم با این پای ننگ و همت قاصد چشم لول و اندیشه فاجر بر چنین برستی رینع و در جوی وضع و شهری عا  
 و مری متعالی راه یابند و بهره بردارند و ذریه دست کنند شمس را که گونا میاید و اعجاب بر که توانی رسید

بمعنی این است  
 یعنی ۱۰۱

# حضرت امام محمد باقر علیه السلام

در خور هر کوشش نایز قول حق و بی توانند کلام قشیند

غیر مثل نظر  
نظا و سنا

وَقَالَ اقْبَلُوا عَلَيْنِهِمْ لَا بَأْسَ لَكُمْ مِنَ اللَّوْمِ أَوْ سَدُّوا مَسْجِدَ اللَّهِ الَّذِي سَدُّوا أُولَئِكَ  
 قَوْمٌ إِنْ بَنَوْا أَحْسَنُوا لِنَا وَإِنْ عَاهَدُوا أَوْ فُؤُوا وَإِنْ عَقَدُوا شَدُّوا فَإِنَّ شَدُّنَا  
 أَخَى رَسُولِ اللَّهِ إِذْ شَفَعُوا وَشَفِيعُهُ إِذْ نَسَبُوا وَتَبَدُّوا إِذْ فَنَلُوا وَذِي قَمَرٍ كَبْرُهَا  
 إِذْ فَتَحُوا وَمَصَلَى الْعَيْلَيْنِ إِذْ تَحَرَّفُوا وَالشُّهُودَ بِالْإِيمَانِ إِذْ كَفَرُوا وَالْمَدْعَى لِنَبِيِّهِ الْمَشْرِيقِينَ  
 إِذْ تَكَلَّمُوا وَالْخَلِيفَةَ عَلَى الْمَهَادِ لِنَبِيِّهَا إِذْ جَرَعُوا وَالسُّوْحَ لِنَبِيِّهَا إِذْ جَرَعُوا وَالسُّوْحَ لِنَبِيِّهَا إِذْ جَرَعُوا  
 و ذیل احوال جعفر بر کبی و انقضاض بر آنکه بیت اول ایند و شعر مذکور کردید که بارون آرشد در خطاب به بد سکا لان  
 اجتماع قرأت کرد با سجد فرمود زبان باز در یاد ایشان یعنی از اهل بیت رسول خدای علیم استلام و از آنچه مذکور  
 مقام و منزلت ایشان فرمود که از کینه پر بنیاد پر شمار و ازین طاعت و کوشش است باز در یاد یا اگر متوانید آن به عتقا  
 و احوال که ایشان از دین بر انداخته بر اندازید و آن ثمره و رخصه که از میان این بر بستند بر بندید و چنانکه ایشان  
 در جلوه بطل شده نهاده شده بندید و اکنون که علی علیه السلام که برادر رسول خدای و شقیق و نظیر او بود و بنای دین  
 محکم نهاد و بعد و پیمان یزدان و فاکرد و رایت دین را استوار بر بست از میان برفت و از فقدان او ثمره سخت عظیم  
 بنیان دین در افتاد چگونه تلافی آن بغیر آن میشود چه او کاهنی که دست افتد میگردند برادر رسول خدای بود و چون  
 عقد بست استوار میساخته شقیق او بود و چون دیگران ضعیف و ترسان میگردیدند و از محاربت و مقاتلت  
 کافران و منافقان روی بر میکاشتند در ثبات و نیرو و دوام و پایداری مانند او بود و چون فتنی نمایان میگردد  
 و علامات قوت و جلالت و اصالت و دیانت ظاهر میمانند صاحب مرد و نشان کنج آن بود و این سخن اشارت  
 بقول نبی صلی الله علیه و آله است یا امیر المومنین علیه السلام لَكَ كَثْرٌ فِي الْجَنَّةِ وَأَنْتَ ذُو  
 قَرْنَبِهَا و محل است که ضمیر بخت و است راجع باشد یعنی امیر المومنین در مقاتلت با کفار و فتح امصار انگونه  
 ثبات و استقامت و رزید و در راه دین سپهر قتال بشکر کین و رفع رایت اسلام و مسلمین چنان از خویش  
 بگذشت که از میان تمامت مجاهدین صاحب این استیازه و افتخار و در ارای این منزلت و اعتبار کردید با سجد میفرمود  
 چون مردمان از دین و احکام دین منحرف بودند امیر المومنین در خدمت پیغمبر در و قبل نماز گذاشت یعنی به بیت  
 سخامت آورد و در همه حال بین خدای متعال بود و چون همه کافر بودند آفتاب ایمان از چهره اش فروزان  
 و چون مشرکان از عهد و پیمان خود برگشتند و رسول خدای بنده عهد ایشان و محاربت ایشان را پیشنهاد  
 مبارکه ساخت علی علیه السلام با آن حضرت یار و یاور بود با اینکه دیگران از معاونت رسول یزدان کناره  
 گرفتند و این اشاره به تبلیغ سوره مبارکه برائت و قرأت آن در موسم و نقض عهد و مشرکین و ایمان ایشان  
 بحرب مشرکان و امثال آن است و در آن شب که مشرکان رسول خدای را در سرای مبارکش حصار دادند علی  
 علیه السلام در جای او بخت و در منزل آنحضرت جانانه کایمکه دیگران بفرج و فرج بودند و در ساقه و در ساقه استوار

# جداول از کتاب احوال

۷۰۴  
عکاس  
آن حضرت

اسرار رسول مختار گشت و هم در بخارا الاوار از ثعلبی از حضرت باقر علیه السلام مرویت که فرمود هشام بن محمد ملک  
 مرا احضار کرد و بروی در آمد و بنی امیه در اطراف او فرمایم بودند با من فرمود ای ترابی نزدیک بیافقت من القرب  
 خَلِقْنَا وَاللَّهِ نَصِيرٌ کتقم از تراب آفریده شدیم و هم به تراب باز شویم همچنان مرا بخویش نزدیک طلبید با خود  
 فرو نشاند آنگاه با من گفت تویی آن ابو جعفر که بنی امیه را یکشبه کتقم من میتم گفت پس او کینت قتلت این  
 عَجْنَا أَبُو الْقَبَائِسِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ و در این خبر از ظنور ابو العباس سجاح  
 و قتل بنی امیه اخبار فرمود چون هشام این کلام شنید با آنحضرت سخنان کردید گفت سو کند با خدای هرگز تو را در کوفی  
 نیافتم پس از آن گفت این قضیه در چه وقت روی خواهد داد قُلْتُ عَنْ سُنَيَاتِ وَاللَّهِ مَا هِيَ بَعِيدَةٌ كَقْتَمِ  
 از پس سالی چند روی میدهد سو کند با خدای طوی نمار والی آخر انجمن و نیز در سجا مالا نوار از ابو بکر حضری مسطور است  
 که چون حضرت ابی جعفر علیه السلام را بجانب شام نزد هشام بن عبد الملک حمل کردند و آن حضرت بیاب سمرای  
 هشام رسید هشام با اصحاب خود گفت چون من از تو بخ و کوشش محمد بن علی زبان بر بستم تا سبکومش او گذارش کرد  
 آنگاه فرمان کرد تا آنحضرت را در آورند چون امام علیه السلام در مجلس هشام درآمد با دست مبارک با آن جماعت اشارت  
 کرد و مرسوم حاضران سلام فرستاد و جلوس فرمود هشام چون اینحال بدید خشم و کین و بغض او را فرود گرفت تا چرا  
 آنحضرت بخلاف بروی سلام نفرستاد و بدون رخصت جلوس فرمود پس هشام زبان بر کشود و گفت یا محمد بن علی  
 با نا همیشه مردی از شایق عصای سلیمان تفریق جماعت مبارکت گیرد و مردم را بخود دعوت کند و از روی سفالت  
 خود را امام برتیت شمارد و سبب عدم علم بر این امر اقدام جوید با بجله هشام برین طریق آن حضرت را بملاست پرد و چون  
 خاموش گشت آنجماعت یک بیک روی با آنحضرت کردند و ملاست همی نمودند چون بجله خاموش شد آنحضرت پاشی  
 و فرمود آيْتَهَا النَّاسُ اِنْ تَذَهَبُونَ وَاِنْ يَرَادُ بِكُمْ نَاهِدِي اللّٰهُ اَوْ لَكُمْ وَاِنْ يَخِيْتُمْ اٰخِرُكُمْ فَاِنْ يَكُنْ  
 لَكُمْ مَلَكٌ مُّجَلٌّ فَاِنْ لَنَا مَلَكًا مُّوَجَّلًا وَاِنْ يَسْبَغُ لَكُمْ مَلَكًا مَلَكٌ لَّا نَا اَهْلُ الْعَاوِفَةِ يَقُولُ اللّٰهُ  
 عَزَّ وَجَلَّ وَالْعَاوِفَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ ای مردمان کجا میرود و خویشین را بجای می افکند یعنی از چه محض چند روز را در کار  
 کرد باطل میگردید و حق را فرود میگرداید و از سخن حق میگذرید و خویشین را در بوادی هلاک و جهالت و تباهی و ضلالت  
 اسیر میگردانید و خویش آید مخلوق رضای خالق را از دست میدیدد و از آفتاب درخشان برمی آید و بظلمت غایت  
 منزل میجوید با اینکه میدانید سبب طفیل وجود ما از آغاز کار هایت یافته و نیز در انجام ما پیوسته شوید و پایان کبریا  
 اگر درین دور و در جهان گذران کی عمل و سلطنتی با شتاب ذباب دارید ما ملکت و مملکتی است که هرگز نشاید از آن  
 نیاید چه ما نیم اهل عاقبت خدای میفرماید عاقبت یکنو و پایان یکت برای متقیان و پرهیزکاران است چون کلمات  
 آنحضرت با نیجا پیوست هشام زبان کرد تا آنحضرت را بنزدان در انخنند چون امام علیه السلام را مجلس آورد  
 از وجه و مبارک و قدوم سنیت لزومش سخنانی زندان بر زده ایان چون روضه رضوان و بوستان و دیدن که  
 در کلمات کرمات آیاتش بر کس زندان بود کامیاب و از جان دل محبتش را خریدار کردید و بر آن حضرت

در دوران حضرت  
هشام

## حضرت امام محمد باقر علیه السلام

۷۰۵

مردمان در یک گشت چون زندان بان اینحال بدیدند و هشام شد و این خبر به و برداشت هشام فرمان کرد تا آنحضرت  
 و اصحابش را بتوسط برید بجانب مدینه طیبه حمل کنند شیخ اجل قطب الدین ماوذی در کتاب فرایح و جراح از حضرت  
 صادق صلوات الله علیه حکایت کند که فرمود عبد الملک بن مروان بعالم خود که در مدینه بود کتوب نمود که پدرم  
 بدو فرستد و در روایت دیگر است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که هشام بن عبد الملک بن مروان بعالم خود  
 نوشت که محمد بن علی را بجانب من فرست پس مردم پروان شد و مرا با خود بیاورد و بر فقیه ما بمدین شیب رسیدیم و کاتب  
 دیری عظیم البیان بدیدیم و برد آن اقوامی بودند که جامه پاری شمین نیکو بر تن داشتند پدرم جامهای نیکو بر تن خود  
 بیاراست و دست مرا گرفت و بر فقیه و نزد آنجا عت نشستم و با آن قوم بدیدم و شدیم و شیخی را بدیدیم که از فرستگ  
 ابروانش بر دیدگانش فرو رفته بود پس با نظر افکند و با پدرم گفت تو از مانی یا ازین امت مرو به باشی فرمود از شما  
 نستم بلکه ازین امت مروم گفت از انایان ایشان یا از جمال پدرم فرمود از علمای ایشانم عرض کرد تو از انست  
 پیش میگم فرمود پرس هر چه خواهی عرض کرد خبر کوی مرا از اهل بشت که چون به بشت اندر شوند و از بغضش بخورند  
 آیا از بغض خت چیزی گاسته میشود و فرمود میشود و شیخ گفت نظیر آن چیست فرمود نه آن است که از توریه و کحل  
 و زبوره قرآن اخذ مسائل و فرایمینوده هیچ از آن کاسته نخورد گفت تو از علمای ایشان نگاه گفت آیا اهل  
 بشت محتاج ببول و غایط را ندن هستند فرمود نیستند عرض کرد نظیر این چیست پدرم فرمود که نه آن است که  
 بچه در شکم مادرش میخورد و می آساید و بول و غایط نیفتند عرض کرد بر استی سخن آراستی و از مسائل بسیار پرسش  
 کرد و پاسخ شنید پس آن عرض کرد مرا از آن دو مولود خبر کوی که در یکجا است بروند و در یکجا است وفات کردند  
 معدنک یکی از ایشان یکصد و پنجاه سال و آن دیگر پنجاه سال زندگانی کردند کیستند و چگونه اند پدرم فرمود  
 ایشان عزیز و غرور هستند و خدایتعالی عزیز را بیت سال بر بت نبوت کرم بداشت و صد سال او را امیرانه  
 نگاه زندگ ساخت و از آن پس سی سال زندگی کرد و هر دو تن در یکجا است بروند این وقت آن شیخ منفی بدیدیم  
 و پدرم بر خاست و از دیر پروان شدیم پس حاجتی از دیر بسوی بیامند و گفت شیخ ما تو را میخواهد پدرم فرمود و با شیخ  
 حاجتی نباشد اگر او را با حاجتی است آهنگ کند آنجا عت بر فقه و شیخ با بیارند و در حضور مبارک پدرم نشاند  
 شیخ عرض کرد ماست چیست فرمود محمد عرض کرد محمد پیغمبر تویی فرمودنی اما من پسر دختر او ام عرض کرد نام ما  
 چیست فرمود نام پدر عرض کرد نام چیست عرض کرد ای کوی فرمود آری عرض کرد پسر شری یا شیری شیخ عرض کرد  
 اشهد ان لا اله الا الله و ان جدك محمد رسول الله نگاه از آنجا کوچ نمودیم تا بعد الملک رسیدیم  
 و بروی در آمدیم عبد الملک رسیدیم و بروی عبد الملک از تحت خود بر بیامند و پدرم را استقبال نمود و عرض کرد  
 مسئله بای من روی نموده است که علمای اندویش آن قاصر هستند با من خبر کوی که چون این امت امام مفروض است  
 خود را گشتند کدام عبرتی است که خدایتعالی در چنان روز با ایشان می نماید پدرم فرمود چون چنین قضیه روی دهد  
 هیچ نشی را بر بخیزد جز اینکه در زبیرش خون تازه باشد پس عبد الملک مر پدرم را بوسید و عرض کرد راست فرمود

حکایت از حضرت  
 و دیرانی در مدین

شیخ منقشی بدیدیم

عرض کرد در زبان  
 علی



# جلد اول از کتاب اعمال

بنام و آن روز که پدرت حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام با بگشود بر دسرای پررم مروان سسکی بزرگ بود فرمود  
 تا آن سنگ را از جای برداشته و ما در زیرش خون تازه بدیم که میجو شید و نیز مرا و عرضی بزرگ بود که اندر باغ  
 بود و در حاشی آن سنگهای سیاه بکار رفته بود من حکم کردم که سنگهای سیاه را بکنند و بجایش سنگ سفید  
 نمایند و درین روز حسین علیه السلام را شنید ساخته بودند من سخنان شدم و خون تازه را در زیرش بوشش بدیم  
 آنگاه عبدالملک عرض کرد آیا نزد ما اقامت میفرمائی و آنچه خواهی تحمیم و تعظیم یابی یا مرا حجت میکنی پررم فرمود  
 بل اریع الی قبر جدی کلبه بجانب قبر منور قدم صلی الله علیه و آله بازی شوم عبدالملک رخصت داد و انصراف  
 جوید و دیگر در کتاب مدینه المعجزات ابو جعفر محمد بن جریر طبری سند بابی بصیر میرساند که گفت حضرت ابی جعفر  
 علیه السلام فرمود مرتضی بالسلام و انا متوجه الی بعض خلقنا و بنی امیه فاذا قوم بمرتضی فقلت  
 این پریدون تا الی عالم لئلا نرینه مثله بخیرنا یصلحه شاننا یعنی بجانب شام میگذشتم  
 و بسوی بعضی از خلفای بنی امیه توجّه داشتم ناگاه جماعتی را دیدم مرور میکردند کفتم آهنگ کجا میآید و کفشد  
 بسوی عالمی و داناتی از فرمان میثوم که مانند او را ندیدیم تا آنچه مصلحت حال ما میباشد با ما باز گوید و من  
 با ایشان بر قسیم تا بگانی عظیم درآمدند و جماعتی کثیر در آنجا بودند و هنوز در کنی نخورده بودم که شیخی کبیر پیش  
 که بر دو مرد سستی و ابروانش بر دو چشمش آویزان بود ازین روی ابروانش را بر بسته بودند تا دیدگانش پت  
 کرد پس نظری بکنند و گفت آیا تو از دانی یا از امت مرحومه کفتم از امت مرحومه هتم و بعینه خبر جان پیش  
 که مذکور شده است را تم حروف کید از نقل این اخبار و اختلاف در بعضی از آن معلوم میشود که امام محمد باقر  
 علیه السلام افزون از یک سفر شام تشریف ارزانی داشته اند ممکن است در زمان عبدالملک بن مروان  
 سفر شام فرموده باشد چنانکه دبیری در حیات امیران در ابتدای ضرب سکه اسلامی اشارت کرده است  
 و اشارت تعالی مذکور میشود و آن حکایت در سال هفتاد و ششم بوده و هنوز حضرت صادق علیه السلام  
 متولد نشده بود و ازین است که در بعضی اخبار سفر حضرت باقر علیه السلام میشود که تنها بوده اند و وقتی دیگر  
 حضرت صادق علیه السلام در خدمت پدر الا که عمر بفر بوده اند و این اخبار در عهد هشام بوده است چنانکه  
 حضرت صادق بر دایت صحیح در سال هشتادمه بقولی هشتاد و سیم است و وفات عبدالملک در سال هشتاد و ششم  
 روی داد و آنحضرت در آنوقت که در کی سه ساله پنج و شش ساله بود و سفر کردنش در خدمت پدر معهود نیست و  
 اختلاف روایاتی که در مکالمات آنحضرت با عالم نصرانی و شیخ دیرانی دارد است بر همین دلالت دارد که بعضی  
 در ایام توقف در دمشق بی دور حال خروج از دمشق و پاره در طی راه ذایایا با بوده است و حضرت صادق  
 علیه السلام در پاره از مجالسات و محاورات حاضر و در بعضی غایب بوده اند و الله تعالی اعلم

لا هت الخیر  
 جیز

ذکر انصراف حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از دمشق  
 مدینه طیبه

# حضرت امام محمد باقر علیه السلام

در ذیل اخبار مذکور به براحت استحضرت با اختلاف اقوال اشارت کرده اند قطب راوندی در ذیل ۷۰۷  
 خبر مسطور میگوید حضرت صادق علیه السلام فرمود عهد الملک پیرم را ز حضرت انصاری آورد و خبر  
 معلوم میشود که یا حضرت صادق بر حسب روایت حکایتی فرمودند و الا که خود در خدمت پدر همفرموده اند  
 در عهد هشام بوده و روایت دوم صحیح است و اسم هشام از قلم کتاب ساقط گردیده است با جمله میفرمایند  
 از آن پیش که ما بیرون شویم یکی بفرستاد و هر یک و مردم هر دو را پیام داد که هر منزلی که ما در آنیم نه ما را  
 طعام بپسند و نه بگذارد نه منزلی فرود کردیم تا آنکه سنکی بپیرم ازین روی بهر منزلی فرود آیدیم ما را براند  
 و راه گذاشتند و زاد و تو شنه فانی کردید تا بدین شیب رسیدیم و در سجا ما لا نور در ذکر خبر او بجز خبر  
 مسطور است که هشام زمان که در آن حضرت را از حبس بیرون آورده و او را او صاحبش را با اسب  
 و مرکب برید جل نمایند تا بدین راه شوند و فسران کرد تا باز از ما را بر ایشان برنخشانید و در میان ایشان  
 و طعام و شراب حایل شوند پس ایشان سه منزل سپردند و طعام و شراب نیافتند تا بدین رسیدند و  
 در ذیل خبر سید بن طاووس مسطور است که فرمود بر چهار پایان خود بنشینیم در حالتی که از دمشق مسافر  
 بودیم و از جانب هشام قاصدی از دمشق بعالم مدینه از همان راه که ما باید راه بسیاریم بر ما سبقت گرفت  
 و هشام با توشت که همانا دو پسر او تراب که هر دو صاحب هستند محمد بن علی و جعفر بن محمد و هر دو تن در خطا  
 اسلام خود در و غرن میباشند و حضرت میفرماید بلکه هشام لعنه الله خود کاذب است با جمله میگوید هر دو تن  
 بر من در و در و چون ایشان را بدین باز کردیم بجهت قسین و رهبان از کفار نصاری علی شد  
 و از دین اسلام بدین نصاری گرایند و با بجماعت تقرب یافتند و من محض پس قرابت ایشان خدا  
 و نکال ایشان را کرده شرم چون این کتب مرقرات کردی در میان مردمان مذاکرش که برئی البته  
 هستم از کسی که با ایشان بیع و شری نماید یا ایشان بصافحه و سلام پرورد چه ایشان از اسلام گشتند  
 و امیر المومنین میخواست ایشان را و دواب و غلامان و دیاران ایشان را بخت ترکشتمی بگذاشتند  
 میفرماید چون بشه دین رسیدیم چون آن شهر شرف شدیم پیرم از پیش غلامان خود را بشهر فرستاد برای  
 منزلی قیادارند و برای چهارپایان حلف بخردند و کار خود را بسازند چون غلامان ما نزدیک بدروازه شهر  
 شدند مردم شهر دروازه شهر را بر ما بستند و ما ماننا سرگفتند و در حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله  
 بجمارت سخن کردند و گفتند شمارانزد ما فرود آمدن نشاید و بیع و شری نیز بای کافران ای شرکان  
 ای مرتدان ای دروغزنان ای شرترین جمله خلق جهان چون غلامان ما اینجا بیایدند پس در  
 بیستادند تا با ایشان پیوستیم چه م با ایشان سخن فرمود و خبری حکم نمود و با ایشان گفت از خدای تبرید  
 و بخلط و خلقت زدود چه آن کسان نیستیم که با شما باز نموده اند و چنان نیستیم که شما میگویند و آن جماعت  
 همچنان بعقیدت خویش بودند و این سخنان گوش نیاد و نه پیرم فرمود اگر شما این گمان هم میرید با ما

سخار ش هشام  
در نسخ آب طعام

حکایت آنحضرت  
بال مدین

مدار کینه

# جداول از کتاب احوال

دارا کنید و در بر روی ما برکشاید و با بسج و شری نمایند چنانکه با هیود و نصاری و مجوس می نمایند کفشدن  
از هیود و نصاری و مجوس شر ترید چه اینجاعت ادای جزیه بکنند و شامی کسیند پریم با ایشان فرمود پس  
در بر ما برکشاید و ما ما منزل دهید و از ما جزیه بگیری چنانکه از آنجاعت میگری کفشد و در بکشایم و شمارا اگر  
کناریم تا ما یک بر پشت چارپایان خود که سنده تشنه بیری یا چارپایان شمارا زیر پای شما تابه شوند پریم شمارا  
به عفت گرفت لکن ایشان را عتو و نشوز برافزود حضرت صادق علیه السلام میفرماید این وقت پریم پای  
سبارک را در خانه زین بگردانید و با من فرمود ای جعفر در مکان خود بان و حرکت کن آنجا که بر کوهی بر شمشیر  
سرفراز بود برآمد و مردمان سخنان بودند تا چه خواهد کرد چون بر فراز کوه رسید روی مبارک بشهر دین کرد آنجا  
بر دو انجشت مبارک ما کوشش مبارک نهاد و با وازی بلند این آیت وافی دلالت را قرائت فرمود و آلی عذبت  
آخاف شعبا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من الیه غیره و لا تقصوا الیکمال و المیزان ایا ربکم  
یحیی و ان آخاف علیکم عذاب یوم یجذبون یا قوم اوف الیکمال و المیزان بالیقسط و لا تجسوا  
الناس انفسیاتهم و لا تقوا فی اللغو مفیدین بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین آنجا صدای مبارک  
بر کشید و فرمود و الله انا بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین سو کند با خدای منم بقیة الله در زمین خدای پس خدای با دینی  
و تا یک پانفرمان کرد تا وزین گرفت و آواز مبارک پریم مبارک گرفت و در کوشمای مردان و کوه دکان و زنان  
ببینند و هیچکس از مردان و کوه دکان و زنان بر جای نماند چنانکه بر شمشیر از با هماد دیوار نام آید و پریم  
برایشان مشرف بود و در جمله سخنان که صعود دادند پیری سالخورده از مردم دین بوده آن سر نظر نگاه  
پریم بر فراز کوه افتند و آواز بلند بر کشید و گفت ای مردم دین از خدای ترسید چه اینروز در مقامی آید  
که شعیب علیا سلام کاهی که بر قوم خود نفرین فرمود توقف نمود اگر بروی در کشاید و او را نفرین فرمود بکشید  
عذاب خدای شمارا فرود گیر و من بر شما چنانکم و قد اعذر من انذرت آنجاعت ترسیدند و دره انزه بر کشودند  
دارا مندره آورده و تمامت اینداستان را هشام کتب کردند و مادر روز دوم از آنجا کوچ نمود و شام  
بجامل خود کتوبی کرد تا آن شیخ را متعول کردانه و بروایتی ناپدید کردانه و او چنان کرد و نیز بجامل نیت ارباب  
صلی الله علیه و آله نوشت که جیلتی کرده پریم را در طعام یا شرابی مسموم نماید و هشام رخت از جهان بر کشید  
و باین آرزو رسید و در پایان روایتی که از یحیی بن بشیر مذکور شد مسطور است که چون حضرت باقر علیه السلام  
بر فراز کوه آنخلت بکناشت در میان اهل مدین شیخی سالخورده در و کار شمرده و بر تجارب جهان بر کتوب  
و از کتب باستان خبر یافته و دواهل مدین بصلاح و حساب معروف بود چون این مذا بشنید با اهل خود گفت  
برایرون برید پس او را برداشته و در وسط شهر گذاشتند و مردمان دور بر او نشو ایکن شدند پس با ایشان  
گفت این آواز چه بود که مرا کوشش رسید کفشد این مردی است که خواهد از بانار ما محتاج خود را طریقه ای  
کند و سلطان او را منع کرده و در منافع خود باز داشته آن شیخ با ایشان گفت آیا مرا اطاعت می کنید

بگفته اند که  
در دین

کتاب تاریخ  
بنی

## حضرت امام محمد باقر علیه السلام

کشف خدای دانست که فرزان تر از پدر فایم گفت همانا از قوم صالح کین تا قاصح را عقر کرده و ضاوه تمامت آن قوم را محض رضای ایشان بان کرده از عذاب تکامل و چار ساخت و اینک این مرد در مقام شیب با ستاده و تاه نداء شیب علیه السلام نه ابر کشید شما سلطان را فرود کناریه و سخن مرا اطاعت کنید و آنچه از باران خواهد برای او پرون و حاجتش را بیاورید و گرنه سو کند با خدای من از هلاکت و هوان شما این نیستم آنجا رفت در بر کشوند و آنچه پدرم را بکار بود بفرود خند و بشهر خود منزل آوند و حال هشام از که دار ایشان و دستان آن شیخ هشام نوشت و هشام بعالم خود که بعد نی بود کتب نمود تا آن شیخ را بجانب او حمل کرد و شیخ رضی الله عنه در عرض ماه بجان جاوید آن راه گرفت و در پایان روایتی که از ابو بکر خضرمی مسطور گردیده که راست است که چون آنحضرت و یارانش شهر مدین رسیدند در روز شنبه بر ایشان فرزند خود را آوردند صاحب آنحضرت از جوع و عطش بنده تشنگانیت بردند و آنحضرت بر کوهی که بر ایشان مشرف بود بر شد و با علی صوت خود فرمود یا اهل المدینة الظالمه اهلها انما بقیتة الله خدای بفرموده *قیتة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و ما انا علیکم بحفیظ* در میان اهل مدین پیری کهن سال بود زوال اهل مدین شد و با ایشان گفت ای قوم این عورت که در پیش سو کند خدای دعوت شیب پیغمبر علیه السلام است قسم خدای که باز را با برانیزد بر نشاید عذاب خدای از فرزند شیب شما بفرود آید در این قره مرا تصدیق و اطاعت نمایند و ازین بعد کذب کنند چه من بیصوت شما سخن میکنم ایشان چنانکه وی گفت رفتار کردند و دستان شیخ هشام پوست و او کسی را بفرستاد و او را حمل کردند و از آن پس ندانستند با وی چکر کردند و بروایتی در طی طریق برد و در پایان روایتی که قطب الدین از حضرت صادق علیه السلام نموده است مسطور است که چون آن حضرت در بالای که آن کلمات بفرمود مردم مدین آن دوستان را با شیخ گذاشتند و از قدم ما و احوال باز نمودند و او را بخدمت پدرم میاوردند و طعامی بسیار حاضر کردند و ضیافتی مینگوه نمودند و اهل مدین فرزان که تا شیخ را بند بر نهادند تا بعد الملک بفرستند زیرا که بر خلاف امر عبد الملک رفته بود حضرت صادق علیه السلام میفرماید من از خیال در طلال شدم و بگویم پدرم فرمود عبد الملک ما کندهی این شیخ نرسد و نه این شیخ بدو خواهد پوست چه این شیخ در اول منزلی که منزل کند وفات می نماید نگاه ما از آنجا که دیدیم تا بجهت و مشتت به نیند مرا حجت کردیم و ازین اخبار متفاوته معلوم میشود که سفر آنحضرت بسوی هشام از یک مرتبه فرزند بوده است و موافق روایت ابن خلکان در ذیل احوال سالم بن عبد الله که میگوید در سال یکصد و هشتم هشام بن عبد الملک مردمان راجع اسلام نهادند و بعد نیه در آمد تواند بود که با حضرت امام محمد باقر علیه السلام ملاقات و پان ازین مسائل در میان گذشته باشد و نیز عمل شیخ بسوی عبد الملک غالی از اشکالی نیست چنانکه اشارت رفت ممکن است که هشام بن عبد الملک باشد و نیز اینکه مذکور شد که هشام بجبال خویش نوشت تا آنحضرت را مسموم دلدرد و تا هشام هلاک شد اینکار ممکن نشد با عاقله روایات معتدله بسیار درست نمی آید چه روایت صحیح آن است که وفات آن حضرت سالها قبل از مرگ هشام بوده است چنانکه بخوات خدای مرقوم شود

فرمود این سخن از شیخ

الذات مدین  
عبد الله در  
خراسان ۱۰۵

ذکر امارت امده بن عبد الله از جانب جواد مشرف خلد بن عبد الله در مملکت خراسان

# سجله اول از کتاب احوال

۷۱۰ چنانکه اشارت رفت در آن اوقات که مسلم بن سعید بن زکریا ترکستان رفت و بزین بنیاد رسید که کتاب خلد بن ابی بکر  
 که این تفرقه که پیشینها و خاطر دار و بانجام رساند و امارت خراسان را با برادرش اسد بن عبد الله سپارد و چون اسد  
 حکمران خراسان گردید و بان سامان شد مسلم بن سعید در فرغانه روزی نهاد پس اسد بیاید تا رود و چون راه رسید  
 اشب بن سعید تیزی که متولی کشتیمای عامل بود او را راه گذاشت و گفت مرا ازین کار نمی کرده اند اسد او را عطا  
 کرد و ملاطفت نمود تا که او را راه گذارد اشب قبول نمود تا چهار اسد بن عبد الله پرده اندازد بر گرفت و گفت من با تو  
 خراسان میروم این وقت او را دستوری داد اسد از امانت و کنایه اشب خوشوقت گشت و گفت این زود را فراموش  
 نکنید تا از ادای شکر او در رعایت امانت با غفلت نوزیم آنگاه بعضی روی نهاد و در برج نزل نمود و این حکام  
 مانی بن مانی والی سمرقند بود و مردمان سمرقند به یاد اسد بیرون شدند و او را بر فرزندشکی نشسته دیدند و بفال میروم  
 نشدند و گفتند خیر و خوبی با او نیست چه اسدی است بر تهری آنگاه اسد سمرقند درآمد و در راه با حاکمی که با امارت  
 عبد الرحمن بن نعیم بر شکران نگارش یافته بر آن گشت و ایشان بر نشد و او را در یافتند و آن عهد نامه به و دادند عبد  
 آن نوشته اند از مسلم بن سعید به مسلم گفت سعاد طاقه و عبد الرحمن مردمان را باز گردانید و مسلم نیز با او بود و  
 بعد سمرقند شدند و خدمت اسد بن عبد الله دریافتند و اسد مانی بن مانی را از امارت سمرقند عزل کرد و حسن بن  
 ابی العرطه الکندی را بجای او منصوب ساخت و قتی با حسن گفتند اینک سفیر از تن توری می نماید و گفت ایشان  
 باروی نیارند و اندام ایشان شبانیم و بر بلاد و امصار ایشان غلبه جستم و ایشان را بنده و برده گرفتیم سفیر گفت  
 اکنون بعضی از شما با بعضی نزدیک شوند و فواصی خیل شما از فواصی خیل ایشان در گذرد پس این خطبات ایشان را سب کرد  
 و نفرین نمود و بلور گشت بچنگ ایشان روی نهاد و غارت بردند و سالم باز گردیدند و ثابت قطعه را که ازین پیش بیارند  
 حالات اشارت رفت از جانب خود در سمرقند گذاشت ثابت بر منبر شد تا مردمان را خطبه براند منبر خیش گرفت و ثابت را  
 ثبات نماند و سخن دیگر کون ساخت و گفت هر کس رضای و رسول را اطاعت نماید گمراه است پس خاموش شد

عمر بن  
علاء است

و هیچ کس نخواست و گفت

وَإِنْ لَدَاكُمْ فِتْنَةٌ فَخُطِبُوا فِيهَا  
 يَسْتَفِيئُ إِذَا جَاءَ الْوَعْدُ فَخُطِبْتُ

همان مردم بودند  
موجود  
بنا بر کلامی بود  
چنانکه گفته است

کنیت از آنکه اگر زبان من چون تیغ بران کارگر نباشد و ادای خطبه نتواند شمشیر من در روز کارزاره زمان پیکار  
 زبانی تشبیه و دمی کردن که از در و باوی گفتند اگر این شعر را بروی منبر قرائت کردی از خطبای من بودی این وقت

صاحب انیس شکر این شعر در کتبش او در حضورش بخواند

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلوة والسلام  
 على سيدنا محمد  
 وآلته الطيبين الطاهرين  
 الذين هم خير الامم  
 والارباب

أَبَا الْعَالَمِ قَدْ لَاقَيْتَ مَعْضَلَةً  
 تَلَوَى لِسَانُ إِذْ لَمَّتِ الْكَلَامُ بِهِ  
 يَوْمَ الْعَرَبِ بَيْنَ كَرْبٍ وَتَخَيُّفٍ  
 كَأَمْوِي ذَلِقَ مِنْ شَاهِقِ الْبَيْقِ  
 لَمَدَّتْ عَيُونُ النَّارِ صَاحِبَةَ  
 أَنْفَاتٍ تَحْتِ سُلَامَتِ بِالرَّبِيقِ

مضمون  
۱۰۰

ذکر امارت حزن یوسف بن یحیی از جانب هشام بن عبد الملک در موصول

میدان

## حضرت امام محمد باقر علیه السلام

ما یقال هشام بن عبد الملک قرین یوسف بن یحیی بن ابی العاص بن امیه را عامل موصل که نایب سوسه  
 بنامش باشد که منقوشه با بهای سرای خود و سکنج و بیاخت و ازین روی این داور را منقوشه نام نهادند که با سنج  
 در خام و نخیلهای رنگارنگ و امثال آن نقش کرده بودند و این سرای در سوق القاهین و شعارین و سوق الارباب  
 واقع بود این اثر که به انا اکنون این سرای منقوشه ویرانه جوشه و با سوق الار بجا و مجاور است و این اثر همانکس  
 باشد که آن نهری که در موصل است باخت و سبب اعدا ث این نهر آن شد که وقتی قرین یوسف زنی را  
 به یک جره ماقدی آب کرده و حل نماید و سبب دوری آب از پی راحت می نشیند پس این دوستان را باستان شام  
 معروض داشت هشام فرمان کرد تا نهری بسوی شهر خرنایه وی این نهر را بکند و اکثر شراب اهل موصل این  
 نهر است و هم شایع معروف به شایع التهر در کنار این نهر واقعست و سالها بر این حال ماند و در سال یکصد و سی و نهم  
 ذکر سوانح و حوادث سال یکصد و ششم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم  
 در این سال گاهی که هشام بن عبد الملک در کوه معطره و حجر جای داشت ابراهیم بن محمد بن طلحه در خدمتش زبان سخن  
 برکشید و گفت تو را سوگند میدهم و سؤال میکنم بخدای و بجزای این خانه که برای تقسیم آن بسوی آن وزیر است  
 آن میرون آمدی چرا که داد مرا باز دهمی و آن ظلم که بر من رفت است طانی کنی هشام گفت از چه در خدمت عبد الملک  
 داد خواهی بخردی گفت عبد الملک در حق من ستم در زید گفت وید و سلیمان با تو چکر دند گفت هر دو در حق من ستم  
 کردند گفت عمر بن عبد العزیز چه کرد گفت خدایش محبت گناه آن را با من از کرد و گفتی عبد الملک چکر د گفت بر من ستم کرد  
 و از من بگرفت بعد از آن که در تصرف من بود و اکنون در دست تو است هشام گفت اگر تو اثر ضرب و جای ضربی بود  
 تو را مضروب میداشتم گفت سوگند با خدای در من از شمشیر و تازیانه نشان ضرب است هشام منصرف شد گفت  
 هرگز مانند این شخص سال خورده و این زبان ندیده ام همانا اسد قریش است که تاقیات نشانش باقی است  
 و هم در این سال هشام بن عبد الملک عبدالواحد انصاری را از امارت که در مدینه و طایفه بازرگانی را با امارت  
 خاش ابراهیم بن هشام بن اسمعیل گذاشت و نیز در این سال عبدالقصد بن علی بن عبدالقصد بن عباس در شهر حبش  
 متولد گردید و هم در این سال ابراهیم بن هشام محمد بن صفوان محبی را بقضاوت مدینه طیبه منصوب و از آن پس  
 معزول داشت و صلت کندی را بقضاوت بر نشاند و در این سال عامل کوه مدینه و طایفه خاش که اشارت رفت  
 ابراهیم بن هشام مخزومی بود و در این سال امارت عراق و خراسان در عهد کعبه کعبه و کفالت خالد بن عبد  
 قسری بعلی بود و عقبه بن عبدالاعلی از جانب خالد عامل صلوات بصره و مالک بن منذر بن جارد و والی شمر  
 بصره و تمامه بن عبدالقصد بن انس قاضی بصره بود و در این سال خاش که ذکر کردید هشام بن عبد الملک در  
 حج اسلام بگناشت و در این سال یوسف بن مالک سوری حضرتین از پشت زمین در مشکم زمین جای گرفت  
 و هم در این سال بکر بن عبد القدر بنی و فاطمه یافت یا ضی در مرآتة السجستان در سو دسج سال یکصد و ششم و فاطمه  
 در امارت کند که در این سال با پدر عبد بکر بن عبد القدر بنی بصری خیده وفات کرده و از مدینه بن سعید

سوانح و حوادث سال یکصد و ششم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم  
 در این سال گاهی که هشام بن عبد الملک در کوه معطره و حجر جای داشت ابراهیم بن محمد بن طلحه در خدمتش زبان سخن برکشید و گفت تو را سوگند میدهم و سؤال میکنم بخدای و بجزای این خانه که برای تقسیم آن بسوی آن وزیر است آن میرون آمدی چرا که داد مرا باز دهمی و آن ظلم که بر من رفت است طانی کنی هشام گفت از چه در خدمت عبد الملک داد خواهی بخردی گفت عبد الملک در حق من ستم در زید گفت وید و سلیمان با تو چکر دند گفت هر دو در حق من ستم کردند گفت عمر بن عبد العزیز چه کرد گفت خدایش محبت گناه آن را با من از کرد و گفتی عبد الملک چکر د گفت بر من ستم کرد و از من بگرفت بعد از آن که در تصرف من بود و اکنون در دست تو است هشام گفت اگر تو اثر ضرب و جای ضربی بود تو را مضروب میداشتم گفت سوگند با خدای در من از شمشیر و تازیانه نشان ضرب است هشام منصرف شد گفت هرگز مانند این شخص سال خورده و این زبان ندیده ام همانا اسد قریش است که تاقیات نشانش باقی است و هم در این سال هشام بن عبد الملک عبدالواحد انصاری را از امارت که در مدینه و طایفه بازرگانی را با امارت خاش ابراهیم بن هشام بن اسمعیل گذاشت و نیز در این سال عبدالقصد بن علی بن عبدالقصد بن عباس در شهر حبش متولد گردید و هم در این سال ابراهیم بن هشام محمد بن صفوان محبی را بقضاوت مدینه طیبه منصوب و از آن پس معزول داشت و صلت کندی را بقضاوت بر نشاند و در این سال عامل کوه مدینه و طایفه خاش که اشارت رفت ابراهیم بن هشام مخزومی بود و در این سال امارت عراق و خراسان در عهد کعبه کعبه و کفالت خالد بن عبد قسری بعلی بود و عقبه بن عبدالاعلی از جانب خالد عامل صلوات بصره و مالک بن منذر بن جارد و والی شمر بصره و تمامه بن عبدالقصد بن انس قاضی بصره بود و در این سال خاش که ذکر کردید هشام بن عبد الملک در حج اسلام بگناشت و در این سال یوسف بن مالک سوری حضرتین از پشت زمین در مشکم زمین جای گرفت و هم در این سال بکر بن عبد القدر بنی و فاطمه یافت یا ضی در مرآتة السجستان در سو دسج سال یکصد و ششم و فاطمه در امارت کند که در این سال با پدر عبد بکر بن عبد القدر بنی بصری خیده وفات کرده و از مدینه بن سعید

سوانح و حوادث سال یکصد و ششم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم  
 در این سال گاهی که هشام بن عبد الملک در کوه معطره و حجر جای داشت ابراهیم بن محمد بن طلحه در خدمتش زبان سخن برکشید و گفت تو را سوگند میدهم و سؤال میکنم بخدای و بجزای این خانه که برای تقسیم آن بسوی آن وزیر است آن میرون آمدی چرا که داد مرا باز دهمی و آن ظلم که بر من رفت است طانی کنی هشام گفت از چه در خدمت عبد الملک داد خواهی بخردی گفت عبد الملک در حق من ستم در زید گفت وید و سلیمان با تو چکر دند گفت هر دو در حق من ستم کردند گفت عمر بن عبد العزیز چه کرد گفت خدایش محبت گناه آن را با من از کرد و گفتی عبد الملک چکر د گفت بر من ستم کرد و از من بگرفت بعد از آن که در تصرف من بود و اکنون در دست تو است هشام گفت اگر تو اثر ضرب و جای ضربی بود تو را مضروب میداشتم گفت سوگند با خدای در من از شمشیر و تازیانه نشان ضرب است هشام منصرف شد گفت هرگز مانند این شخص سال خورده و این زبان ندیده ام همانا اسد قریش است که تاقیات نشانش باقی است و هم در این سال هشام بن عبد الملک عبدالواحد انصاری را از امارت که در مدینه و طایفه بازرگانی را با امارت خاش ابراهیم بن هشام بن اسمعیل گذاشت و نیز در این سال عبدالقصد بن علی بن عبدالقصد بن عباس در شهر حبش متولد گردید و هم در این سال ابراهیم بن هشام محمد بن صفوان محبی را بقضاوت مدینه طیبه منصوب و از آن پس معزول داشت و صلت کندی را بقضاوت بر نشاند و در این سال عامل کوه مدینه و طایفه خاش که اشارت رفت ابراهیم بن هشام مخزومی بود و در این سال امارت عراق و خراسان در عهد کعبه کعبه و کفالت خالد بن عبد قسری بعلی بود و عقبه بن عبدالاعلی از جانب خالد عامل صلوات بصره و مالک بن منذر بن جارد و والی شمر بصره و تمامه بن عبدالقصد بن انس قاضی بصره بود و در این سال خاش که ذکر کردید هشام بن عبد الملک در حج اسلام بگناشت و در این سال یوسف بن مالک سوری حضرتین از پشت زمین در مشکم زمین جای گرفت و هم در این سال بکر بن عبد القدر بنی و فاطمه یافت یا ضی در مرآتة السجستان در سو دسج سال یکصد و ششم و فاطمه در امارت کند که در این سال با پدر عبد بکر بن عبد القدر بنی بصری خیده وفات کرده و از مدینه بن سعید

# مسئله اول از کتاب احوال

روایت داشته اند از جعفر بن محمد بن ابی حمزه و بقول او فاش در سال یکصد و ششم در جنگ و بیعت  
 و در این سال موافق روایت ابو محمد عباد بن اسعد یا علی ابو عمرو بقول ابو عمرو عبد الملك بن قیس بن سواد بن  
 عاصم بن ابراهیم بن ثقیف بن عبد شمس بن سعد بن الوسیع بن اسرار بن شیبان بن ذریجه بن  
 النعمان النخعی کوفی قبلی الفرس دخت به یکه جهان کشید عباد بن شیبان بقصاوت که در بر داشت وی از مشاهیر بن  
 وثقات ایشان بنده گان مزدوم که فرات خدمت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در یافت  
 و از جابر بن عبد الله روایت داشت از وی حکایت کرده اند که گفت در قصر الاماره که فرزند عبد الملك بن جابر  
 حاضر بودم در خیال سر مصعب بن زبیر را بیاروند و در حضورش بنهاند از وی آران سر لرنه با نه احمد در افتاد و چون  
 عبد الملك اشغال مشاهدت کرد از سبب پرسش نمود که تم یا امیرالمؤمنین تو را سجده ای می سپارم یا نه من در این قصر  
 و درین مکان اند بودم که سر مبارک حسین بن علی بن ابیطالب علیها السلام نزد عبید الله بن زیاد بیاروند و در این  
 موضع کاکون سر مصعب مانزد تو نهاند نزد او بگذاشتند و هم درین قصر و درین موضع با مختار بن ابی عبیده  
 ثقفی بودم و در آن منوس عبید الله بن زیاد لغت الله علیه ما برای او بیاروند و درین مکان در حضورش  
 بگذاشتند و در آن پس درین قصر در خدمت مصعب بن زبیر بودم و سر مختار را در حضورش حاضر دیدم و اینک سر  
 مصعب ما درین قصر در حضور تومی بینم چون عبد الملك ایند استمان بایل بشیند در حال از جای برخاست بود  
 آن طاقی که در زیر آن بودم فرمان داد و وقتی عبد الملك بن عمر بن بخرد کردید مردی از تخلف آوردیدین از عبادت او  
 در خدمت سعادت فرات گفت هرگز نماند تخم کسی ما که اگر برین شدی و من بیاید تش نیستم تا چه امر عبادت  
 سخن یعنی تو در آن مقام و رقت نیست که انبیاءت سخن تو دل کردم چه اگر تو خود را بخورد میشدی بیایدت و نشینم  
 با محمد بن حنکانه و فاش او در سال یکصد و ششم مسطور داشته و گوید یکصد و سه سال عمر کرد و ابن اثیر نیز با وی  
 موافقت کرده است لکن با فضی درین سال مذکور داشته است و در سال یکصد و ششم اشارت نموده است که  
 اغلب نقل او از تاریخ ابن حنکانه است و ازین پیش احوال عبد الملك مذکور در ذیل مجلدات مسکوة الادب مسکوة  
 و هم در این سال ابو عمرو و بقول ابو عبید الله سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب العدمی که فی فیه که کتب در حتما  
 سبب بدین و در شمار سادات تابعین و علماء و ثقات ایشان بود جهان را برود و گفت نزدش عبد الله بن عمر  
 و برادر و بیت میگرد و زهری و نافع از وی روایت میگردند مردی شدید و ثوی اسفند بود و کارهای خویش با او  
 متمثل بود چون سلیمان بن عبد الملك بجهت مظهر در آمد سالم بن حنکانه شد گفت حاجات تو در امر چه کردی  
 با خدای در خانه خدای بر آن خطی سنو ال کلمه و این کلام از حضرت سجاد سلام الله علیه است چنانکه کتاب  
 آن حضرت مذکور شده و او را عادت چنان بود که بن سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین  
 سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین  
 سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین سبب بدین

روایت شده است  
 در این کتاب

روایت شده است  
 در این کتاب

در ذیل

# حضرت امام محمد باقر علیه السلام

وفات او در سال یکصد و هشتم دانته اند و گفته اند در آن روز هشتم بن عبد الملک در مدینه بود و حج بنهاده بود و در آن سال با مردمان آنگاه بیدینه آمد و قدم او با موت سالم موافق شد و چون در جنازه اش جماعتی بسیار حضور یافتند در بقیع بروی نماز بگذاشت چنانکه ازین پیش در ذیل احوال دید بن عبد الملک و عمر بن عبد العزیز بعضی مکالمات مسطور شد با جمله احوال سالم بن عبد الملک در ذیل مجلدات مشکوة الادب مسطور شده است و نیز در این باب در کتاب ابن حکنان و یافعی و بعضی دیگر ابو عبد الرحمن طاووس بن کبیران خولانی مهادنی میانی که از اخبار فرس و کین از اعلام تابعین است وفات نمود مردی فقیه و عالم و از ابن عباس و ابو هریره و عایشه سلخ داشت و مجاهد و عمر بن دینار از او روایت میگردند در هشتم ذی الحجه در کعبه بود و با قامت حج رفته بود و در این سال نیز هشتم بن عبد الملک اتفاق حج نموده بود پس هشتم بروی نماز بگذاشت و از کثرت ازدحام نتوانستند جنازه اش را بیرون آورند لاجرم ابراهیم بن هشام مخزومی امیر که کردهی مابغز ساداته جنازه اش را حمل کردند ابو الفج بن جوزی گوید اسم وی ذکوان طادک لقب است حکایت کرده اند که ابو جعفر منصور عبدالله بن طاووس مذکور و مالک بن انس را اخضا کرد چون بر سر در آمدند ساعتی سر بر نیز افکند آنگاه با بن طاووس طفت شد و گفت از پدت طاووس حدیثی بازگویی گفت مردم مرا حدیث را ند که سخت ترین مردم و به حال ترین ایشان در روز قیامت مردی است که خدایش در سلطنت خود شریک ساخته باشد و در حکومت جا بر باشد ابو جعفر ساعتی خاموش بود مالک میگوید جا بهای خود را بخود معنوم ساختم از هم نیکه فون او بمن برسد یعنی ابو جعفر او را بکشد پس آن منصور بطاوس گفت این دو آه را بمن بده و سد فد گفت و طاووس اطاعت فرمان نکرد ابو جعفر بر آشت ابو جعفر بر آشت و گفت از چه دوات را بمن میدهی گفت بیم دارم که با این دوات و قلم بخواه و معیشتی رقم کنی و من درین کار با تو شریک باشم چون ابو جعفر این سخن بشنید از کمال خشم و از جا بایست بر کشید که از مجلس من بیرون شوید طاووس گفت مطلوب این نیز همین بود مالک میگوید آن روز فضل و فرونی طاووس را بد انتم با جمله در کتاب احوال حضرت سجاد سلام الله علیه پاره پاره حکایات او با آنحضرت مسطور شد و هم شرح احوال او در مشکوة الادب مرقوم گردید یا فنی گوید و گفته اند مسند از طاووس پرسیدند گفت تیرسم تکلم کنم و تیرسم خاموش باشم و هم تیرسم که تکلم و سکوت هر دو یا خود و مواخذ باشم و بعضی گفته اند که در صنعا و خند قضاوت یافت و هم در این سال بروایت یافعی ابی مخزوم لاجن حمید بصری که کین از علمای بصره است وفات نمود بزرگان صحابه را طاقات کرد و مانند ابو موسی و ابن عباس را در یافت هشتم بن حنان گوید وی قلیل الکلام بود لکن چون تکلم نمودی در شمار رجال بود یعنی کم گفتی و چون گفتی نیکو گفتی و هم در این سال اعراب اسپانیایی از ایالات فرنگستان ما که (بور کوفی) با کاف فارسی نام داشت بقتل عام فرو گرفتند و هر چه یافتند بنیب فارت بردند و نیز در این سال (شار مارسل) که در شهر ایمان مردم فرانک بود از رود درن عبوداد و مردم مملکت باو میداد با طاعت فرمان در آورد و بعضی از مورخین این قیغه را در سال یکصد و هفتم رقم کرده اند و بصواب نیز چنین است

خروج حضرت از مدینه سال ۶۱  
 نبوی امام شام است وقت وفات  
 این پیش از ذیل احوال  
 کبیران

حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام

مجموعه کتب



# جداول از کتاب احوال

ذکر پان کلمات معجز آیات حضرت ذی منقبت امام محمد باقر علیه السلام

که در جبر و قدر و اجل محتوم و غیره رسیده است

کلمات علیهم السلام  
فی الجبر

در اصول کافی از یونس بن عبدالرحمن از روایت متعدده از حضرت ابی جعفر باقر و ابی عبدالله صادق صلوات الله علیهما مرویست که فرمودند ان الله انعم بخلق من ان یجبر خلقه علی الذنوب مشقة یعنی خداوند آنرا بر بندگان خود که ایشانرا بر تکلیف نوب و معاصی مجبور دارد و از آن پس که مجبوراً بمعصیت رفتند ایشانرا عذاب فرماید یعنی عذاب برای کسی است که ترک اطاعت فرمان کند و اگر ایشان مجبور باشند در حقیقت اطاعت امر کرده اند و با خیال عاصی نیستند که مستحق عذاب باشند و نیز خدای از آن عزیزتر و قادرتر است که چیزی را بخواهد و ماده فرماید و موجود و مشهود بخورد و یعنی اگر بگوئیم عباد در افعال خود مختارند و بدون اراده قادر مختار هر چه خواهند کنند این نیز با قدرت و عزت حضرت احدیت منافی است راوی میگوید پس در خدمت ایشان علیهما السلام عرض کردند آیا در میان جبر و قدر منزله ثالثه هست فرمود آری اوسع مما بین السماء و الارض یعنی منزله ثالثه اش از میان آسمان و زمین وسیع تر است و دیگر در اصول کافی از زرارة مسطور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام از این آیت مبارک پرسید و ما ظلمونا و لکن کانا انفسنا بظلمونا قال ان الله اعظم و اعز و اجل و ارفع من ان یظلم و لکنه خلطنا بنفسه جعل ظلمنا ظلمة و لا یبنا و لا یته حیث بقول انما اولی الامر الله و رسوله و الذین امنوا یعنی الاثمة بمناسبتة فان موضع الحق و ما ظلمونا و لکن کانا انفسنا بظلمونا ثم ذکر مثله معنی ظاهر آیه شریفه این است که میفرماید وستم بخورند با بدین نافرمانی لکن بر نفسهای خود ستم را نند با سجد امام علیه السلام فرمود خدا تعالی بزرگتر و عزیزتر و جلیلتر و منبع تر از آن است که مظلوم واقع شود لکن محض کمال رافت و عطف مخلوق را با خود در یکت شمار آورده و ظلمی که ما در نافرمانی بر خویش فرود می آوریم ظلم بر خودمان چنانکه در جای دیگر ولایت خود را ولایت ما شمرده و فرموده است همانا دینی شایسته و رسول خدای است چنان هستند که ایان آورند یعنی ائمه از ما و در جای دیگر و ما ظلمونا و لکن کانا انفسنا بظلمونا فرموده است و آنرا آیه کرده در منبع العقاد قین مسطور است که درین کلام معجز نظام اختصارات و اهل آن این است که ظلموا بان کفرنا هذیه التعم و ما ظلمونا یعنی در کفران نعمت بر خود ظلم کردند زیرا چه سبب همانا بر ذاتی خدا تعالی بخاری آن که شیدند و از شکرش چشم پوشیدند و از نعمت و ثواب آخرت محروم ماندند پس این ظلم بر نفس خودشان وارد نیست و نفع طاعت و غیر معصیت نیز برایشان راجع نشود و دیگر در اصول کافی در باب برادر عمران مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام ازین قول

در معنی ما ظلمنا  
و لکن کانا

در معنی ما ظلمنا  
و لکن کانا

## حضرت امام محمد باقر علیه السلام

۷۱۵ خدای عزوجل قضا و اجلا و آجل متقی عنده سوال کردم معنی این دو اجل چیست فرمود *فما اجلا و آجل عنوم*  
*و آجل مؤمنون* یعنی دو اجلیکه در آیه شریفه مذکور است یکی اجل متقی است که از اجاد انقضای ضیق انقضای  
 وسیع و یقیناً خیر بخوبی و آندیکه اجل مؤمنان است که ممکن است تغییر پذیر شود و نیز در آن کتاب در آن باب از فیضین  
 بسیار مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه شنیدم میفرمود *والایلم علمان فیلم عند الله مخزون*  
*لا یطلع علی احد من خلقه و علم علمه ملائکته و رسله فانه سیکون لا یتکذب ب نفسه*  
*و لا ملائکته و لا رسله و علم عند مخزون یتقدم منه ما یشاء*  
 و *یؤخر منه ما یشاء و یتبیت ما یشاء* یعنی علم خدای برود که است کی آن است که در حضرت  
 خدای مخزون و کتوم است و هیچکس از آفریدگانش بر آن آگاه نیست و علمی است که فرشتگان و فرستادگان خود را  
 بر آن آگاه ساخته و البته این یکت روی خواهد نمود زیرا که خدا تعالی خود را و فرشتگان و پیغمبران خود را کذب نخواهد فرمود  
 یعنی چون ایشان مردمان را بطور آن خبر میدهند اگر خبر آن بشود در و عکوی خواهند بود و مقام ایشان در انظار  
 آفریدگان پست میگرد و سخن ایشان از درجه قبول و اطاعت ساقط میگردد و از آن علم که در حضرت خدای  
 مخزون است بداجل میشود و هر که را خواهد بان مقدم و هر که را خواهد مؤخر میسازد و هر چه را خواهد ثابت می گرداند  
 و ازین پیش در کتاب احوال حضرت سید سجاده در معنی آیه شریفه *یوحی الله ما یشاء و یسئله بما یسئله و یقنی مسطور شد تجدیدش  
 حاجت نیست و نیز در آن کتاب در آن باب از فیض مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود  
 من الامور امور مؤخره عند الله یقدم منها ما یشاء و یؤخر منها ما یشاء این خبر نیز برای اثبات است  
 جوهری در صحاح الفقه سبکیه بدانکه *فان هذا الاثر یبدأ بمد و ذاتی نشاء له فیه زامی* یعنی بحسب اقصای مقام وجود  
 بعضی امور در آنچه خواست بود او را رای دیگر حاصل شد و حکمت اثبات بداد حضرت خداوند تعالی بسیار است که از آن جمله  
 امیدواری بزه کاران است و ایضا طرد عدم غرور و دستور نیکو کاران آن یک از شمول رحمت نوسیده نشود و این یک  
 از وصول نعمت بخوشتن مغرور بخورد و و بان سبب از هر اجس نفس ناموس ساوس شیطان دچار نخورد و موسم  
 اصول کانی در باب خبر شریف از محمد بن مسلم مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود *ان فی  
 بعض ما انزل الله من کتبه انی انا الله لا اله الا انا خلقت الخیر و خلقت الشر فطوبی لمن اجر من  
 علی یدیه الخیر و نزل من اجر من علی یدیه الشر و نزل من بقول کیف ذاء و کیف ذاء*  
 یعنی در بعضی از کتب که خدای عزوجل فرموده است این است که میفرماید نعم خدائی که جز من خدائی نیست بیا شنیدیم  
 خیر را و خلق فرمودم شر را پس خوشتر آنخس را که برود دست او اجرای خیر نمودیم و بدتر آنخس را که شر را برود دست او روان  
 داشتیم و او ای با آنخس که گوید چگونه باشد آن یعنی حکمت و علم با مورد و عواقب آن و صلاح و مصواب حال همیشه مخصوص  
 بحضرت خدا تعالی است و چنانکه معلوم است همان میکند و فعال او همه خیر محض است نهیهای او چون مخلوق  
 با طبیعت از او که صالح امور و مصالح احوال بخیرند آنچه را که بر خلاف حالت عالیه خود شایسته گویند و پسندارند*

معنی علم مخزون  
و کتوم

تجدیدش

در عقلی فرمود

این چگونه باشد

# جلد اول از کتاب احوال

۲۱۶

و حال اینکه شاید برای ایشان بهتر باشد یا سگوا نکارند و شاید برای ایشان پسندیده نباشد پس با اینحال این مقام  
شرا و این است که بامر خود را بجزرت حق تسلیم و امور خود را تفویض در راه چون و چرا راضی و گذار نمایند  
ذکر وقایع سال یکصد و هفتم هجری و مالک شدن جنید بعضی از بلاد سند

یک جنید در  
بعضی از بلاد  
سند  
۱۰۷

## و قتل حبشه صاحب آن

در این سال خالد بن عبدالقاسم قسری جنید بن عبدالرحمن را در مملکت سند امارت داد جنید راه سپرد  
و در کنار شط مردان نزول نمود و خواست از شط بگذرد حبشه بن ذاهر او را از عبور مانع گردید و گفت همانا  
مسلمانان هستیم و مراد صالح یعنی عمر بن عبدالعزیز در بلاد من عامل گردانید و من از تو ایمن نیستم که ترا  
در بلاد خود راه گذارم جنید بن عبدالرحمن بدو گردوگان داد و هم از وی گردوگان بگرفت که آنچه باج و خراج  
بلاد اوست بپردازد اما از آن پس ایشان از دوسوی گردوگانها مارو کردند و همیشه بکفر و طغیان رفت و با او  
حرب نمود و بعضی گفته اند در میان حرب رفت لکن جنید او را گناه کار خواند و او بینه آمد و کشتیها بست کرد  
و بست حرب کشت جنیدناچار کشتی بر پشت و با او روی در روی شد و همیشه را اسیر ساخت چه کشتی او بکشت  
بود و از آن پس او را کشت چون برادرش صمصام اینحال بد بسجانب عراق شمرار گرفت تا از غدر و غدایت جنید  
باز نماید چون جنید اندیشه او را بدانت چندان او را به نیرنگ و فریب بفریفت که آسوده خاطر بسوی جنید  
و جنید او را نیز نزد برادر هم سفر ساخت و با مردم سمرقند جنگ در انداخت چه نقض عهد کرده بودند و آن شهر را  
عنوة بکشاد و نیز ازین دماغه و خزان ازین سر حد را بکشود

خود و غیرت  
بمردم دیگر  
۱۰۷

## ذکر غزوه غنیمت بن شحیم کلبی در مملکت اندلس با مردم فرنگ و مصالحت با هم

در این سال غنیمت بن شحیم کلبی که عامل اندلس بود با جماعتی کثیر با مردم فرنگ حرب نمود و در شهرتد فتونه در آمد  
و مردم آنجا را بمجا صره در انکند و مردم آن شهر نصف اعمال آن شهر و جمیع آنچه از ایران مسلمانان در آن شهر  
گرفتا بودند با وی مصالحت و شرط کردند که اسلاب مسلمانان را نیز رد نمایند و ادای جزیه کنند و هر کجی که بر آنها  
ال ذمات است بگردن سپارند با هر کس مسلمانان بجزب شوند ایشان نیز محاربت نمایند و با هر کس مصالحت  
و مسالمت باشد ایشان نیز همان کنند چون این کار با پای رفت غنیمت از آن شهر بازگشت و در شهر شعبان المعظم  
همین حال یکصد و هفتم راه دیکو سزای نوشت مدت ایاتش چهار سال و چهار ماه بود و چون بمرد بشر بن صفوان  
یحیی بن سلمه کلبی در ذی القعدة آن سال عامل ایشان شد

## ذکر احوال بعضی از ذوات نبی العباس و ما مور شدن پان از ایشان بخراسان

در این سال یحیی بن مایان ابو مکرمة و ابو محمد صادق و محمد بن خنیس و عمار عبادی و زیاد خالوی و لید ازرق را  
با جماعتی از شیعیان پیروان ایشان بد عمت مردمان بخراسان روان داشت مردی از طایفه کنده نزد

عاقبتی بود  
۱۰۷

# حضرت امام محمد باقر علیه السلام

۷۱۷  
 اسد بن عبد الله والی خراسان آمد و در استان ایشان با بد و کثوف ساخت اسد در طلب ایشان آمد و او را بگریه  
 و محمد بن جنس با باغی از اصحاب با و دست آورد و دستهای ایشان را قطع کرده و آنرا از دریا و نخت و از میان  
 عمار عبادی از آن مملکت فرستاده کرده و نزد بکیرین مانان شد و در استان گذاشت و بکیرین مانان این خبر را بمحمد  
 علی کتوب کرد محمد در جواب او نوشت سپاس خداوندی را که دعوت شما را و معاقبت شما را بصدق مانتی مقرون آن  
 مانا بعضی از قتلای شما بجای هستند که نبود می مقتول می شوند و درین حال مسلم بن سعید نزد خالد بن عبدالله  
 آمد و چنان بود که اسد در خراسان با وی با کرام و بیگی رفت و متعرض او نختت لاجرم مسلم روی بخدمت خالد  
 نهاد و این هیئت در اندیشه فرار بود مسلم او را از نیگار بینی کرد و گفت ای مردم از بهر باخ بنیکی بخونید و در حق میکورای  
 هستند و درین حال اسد بن عبد الله والی خراسان در جبال نزون ملک غرستان که پهلوی کوهستان طاعت  
 جنگ در افکنند نزون وی مصالک کرده دست اسد بجایه مسلمانی تیار است

اسد بن عبد الله  
 محمد بن جنس  
 عمار عبادی  
 محمد علی کتوب  
 مسلم بن سعید  
 خالد بن عبدالله

و کوه غر و اسد بن عبد الله والی مملکت خراسان با مردم غور  
 در این حال اسد بن عبد الله امیر خراسان با مردم غور که کوهستان هرات است جنگ نمود مردم غور حال  
 و اشغال خود را فراموش کرده در غاری که راهی بان بود در آوردند اسد نیز نمود تا صند و قها و آلات چوپن  
 ساختند و مردان لیرود لاورد در آن ای داد و دست یاری سلاسل بان غار بکشید پس ایشان در آن غار  
 غار شده هر چه توانستند بر گرفته بسیار روند

اسد بن عبد الله  
 محمد بن جنس  
 عمار عبادی  
 محمد علی کتوب  
 مسلم بن سعید  
 خالد بن عبدالله  
 اسد بن عبد الله  
 محمد بن جنس  
 عمار عبادی  
 محمد علی کتوب  
 مسلم بن سعید  
 خالد بن عبدالله

و کوه سوانخ و حوادث سال یکصد و هفتم هجری نبوی صلی الله علیه و آله  
 درین سال هشام بن عبد الملك جراح بن عبد الله حکمی را از مملکت ارمینیه و آذربایجان مغزول ساخت  
 و برادرش مسلم بن عبد الملك ما بجای او منصوب نمود و مسلم از جانب خود عمارت بن عمر الطائی را  
 در آن ایالت امارت داد عمارت برفت و رستاق و قرای کثیره از بلاد ترکستان را مفتوح ساخت و آنان  
 همه در آن دیار گذاشت و در این سال اسد بن عبد الله آمد مردم سپاهی را که در بروقان جای داشتند برین  
 بلخ انتقال داد و از ایشان هر کس در بروقان منزل و سکن داشت مسکنی از بهرش مقرر نمود و هر کس نداشت  
 نیز منزلی از بهرش معین کرد و خواست ایشان را در اخاس نزل و هدایوی کفشد این جماعت مردی متعصب  
 هستند لاجرم آنان را بجبال خود گذاشت و درین حال بکند پدر خالد بن برمک از جانب اسد بن عبد الله  
 مدینه بلخ را بنیسان نهاد و از آنجا تا بروقان و و فرسنگ مسافتات را تم حرف کوی چنان نماید که بلخ  
 ویرانی و زیاده و درین هنگام تعمیر شده است چه بلخ از مدینه قدیمه روزگار و پای تحت لهداب و پاره  
 سلاطین پیشین است و درین سال ابراهیم بن شام والی که مدینه و طایف مروان را حاکم گذاشت  
 درین حال حال و حکام دولات و ولایات ممالک بنان کسان بودند که درسته مانضیه بودند و درین سال  
 سلیمان بن زیاد در کوفه کذاشت و بکیرین مانان گذاشت هفتاد و سه سال از عمرش پایان رفته بود کنیتش



## حضرت امام محمد باقر علیه السلام

۷۱۹

و کشت فوک. خیرا فقال ان الله لم یخترکم ذلک علی عیایه و احل لکم ما سوی ذلک من رغبه  
 فیما احل لکم و لا یمنع منکم ما حرّم علیکم و لکنه عز و جل خلق الخلق و علم ما تقوّم به ابدانکم  
 و ما یصلیها فاحله لکم و باحد و علم یسترفم فنهائم عندهم احله للحنیظ فی الوقت الذی لا یقوم به  
 بذکر الایر فاحله لم یقتدر بالکف لا غیر ذلک الخیر فرمود خدا تعالی حرام نفرمود این جمله را بر بندگان  
 خود و حلال کرده ایند سواهی اینجمله را برای ایشان بعلت رغبتی که در آنچه برای ایشان حلال کرده باشد یا عدم  
 رغبتی که در آنچه برای ایشان حرام فرموده باشد لکن خدای عز و جل مخلوق را بیافرید و بعلم خود بدانت که چه چیز مایه بقا  
 و قوام ابدان ایشان و اصلاح آنست پس آن چیز را برای ایشان روا و حلال گردانید و بدانت که چه چیز اسباب  
 ضرر ابدان ایشان است لاجرم ایشان را از آن نهی فرمود پس آن برای کسیکه مضطر و ناچار باشد در وقتی که  
 قوام بدنش حیاتی باشد حلال فرمود اما بقدر حاجت زیرون از مقام اضطرار و حاجت مقصود آنست که در چه  
 برای دوام و بقای آنسردیدگان فایده و ثمری است خدای بر ایشان حلال شمرده و در هر چه ضرر است  
 حرام فرموده و همه محض یافت و رحمت و حفظ سلسله بقای مخلوق است و کرده در حضرت کرد کار غفور انکور با آب  
 انکور چه تفاوت و مزیت نهد را خود آفریده و در پیشگاه خلقتش یکسان است و آنچه ازین اشیاء بیافرید همه برای  
 تعیش حیوان و انسان است و چون خود عالم بجهت اشیاء است هر چه مصلحت داند امر و اشارت فرماید چنانکه  
 اطبای حاوی و حکمای دانا در تمامت این محرمات چون تجربت کرد و اند مضار و نفع هر یک را بقدر وسعت فهم خویش  
 دریافته اند با اینکه آنچه بد است از عشری از اعشار و اندکی از بسیار نیست چنانکه بسیار باشد که برای شخص مریض  
 بسیار چیزها که حلال است حرام و پاره چیزها که حرام است حلال میشود و برای او امر انعکاس می افتد در آن یکسان  
 و درین یکسان است پس معلوم میشود که این حرام و حلال و این عقاب و ثواب همه برای سلامت و عافیت  
 دنیا و آخرت او راجع است و در سایه او امر و نواهی و قوانین و احکام شرعی نیز چون منکرند جز این نیست و همه را  
 بخود مخلوق است اگر خدای فرموده است زکوة بدهید یا ادای جنس نمانید نه برای آن است که بابت برآید  
 بر ائیل یا میکائیل یا کلکی دیگر بدهیم و بدشش کبر فرستیم یا اگر فرموده است بساوات و مساوات و عدل انصاف  
 و اجتناب از جور و امتساق باشد نه برای آن است که این منفعت از زمین باسمان برده شود یا در طار او سیل  
 از عدل ما فوری یا از ظلم ما ظلمی پیدا آید همه برای اصلاح و عافیت دنیا و آخرت خودمان است نعمت از دست  
 و بهره و نصیب یافتن لذت است نعمت او را در یا هم و چون در حق یکدیگر روا داریم عباد و آن به ثواب و فواید غنی  
 بزرگ افزونی نایل کردیم و چنان داریم که با او در بحال حق بزرگی است و این خدایم که این نیز از پیشگاه رحمت نعمتی  
 مزید بر نعمت و عطیاتی است بر فرزندان از دیگر عطیت و چون نواهی او اطاعت کردیم و از زبان خویشین و دیگران  
 اجتناب ورزیدیم و انبیا و جنس را نیاندیم تا روزی خود از آنها آرزو نشویم گمان همی بریم که بر انبیا و مسلمین و ملائکه  
 متفرقین منشی بزرگ داریم و بریزدان پاک حق ثابت بدست کرده ایم و ببا به نعمتهای دنیا و آخرت را بجد دست نزد

تجربین محبتی

# جلد اول از کتاب احوال

۲۰

ایم و بره و قصور را مالکت شویم و این زمانیم که درین جمله نیز خدا را بر ما حقی و بیکدیگر دیده و در اطاعت او امر و نواهی  
آسایشی دیگر و آراشی دیگر و تکلیفی دیگر و تمیزی دیگر یافته ایم و باید بر شکر و سپاس بفرماییم که خدا در روز وفات عباد  
این نعمت و دولت با جود ثوابی دیگر که از حسن توفیق و مشیت او دریافته ایم و اهل گردانیده است و آنچه بیان شد  
بنازه مخم ناقص است و در نه خیالات توهم کی رسد آنجا

## ذکر وقایع سال یکصد و هشتم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم و غزوه ختل و غور

وقایع سال  
۱۰۸

غزوه ختل و غور در امسال اسد بن عبدالله والی خراسان رود چون رادر سپرد و خاقان ترکستان نیز ملاقات او روی نهاد  
لکن درین غزوه در میان ایشان قتالی روی نداد و بعضی گفته اند که اسد بن عبدالله گشت یافته از ختلان بازگشت  
و چنان بود که اسد از سخت چنان باز نمود که آهنگ بشو کرده که در سترخ دره واقع است و مردمان را فرمان حمله  
در ایات خویش روان داشت و در شبی بس تاریک بسوی سترخ دره روی نهاد و مردمان به تحیر با یکدیگر کشیدند گفت  
ایشان را چه حکایت است گفتند چون بسفری شوند بانگ تحیر را علامت کند این وقت با سنادی شمران داد و ما را بر  
که امیرانک مردم غور دار و با جمله بسوی آنجا رفت و بیکدیگر با ایشان قتال داد و آنجا بصری و شکیانی  
مقاومت کردند و یکی از گردان مشرکان اسب بزد و در میان دو وصف مبارز طلبید سالم بن اوز با نصر بن سیم  
گفت بر این که بیدین حمله میرم شاید بچونش در کشم و اسد خوشنود کرد پس با شان آید چون شعله را بر روی تاخت  
و بطعن نیزه اش از اسب در انداخت و بصف خویش باز شافت و بانصر گفت ای کت حمله دیگر بریم و چون شیر شیده و  
کینک صید دیده و خودشان شتابان شد و مردی دیگر را با خستین هم سفر ساخت و خود مجروح شد نصری را که در فلک  
شجاعت و جلالت بدام نیزه سپار بود گفت بجای بایست آمن بر اینجا بخت حمله بریم پس مانند آرد های مان و نیک  
غران بصف گردان تاخت و خوشتن را در میان ایشان در انداخت و همیشه بر آخت و دو مرد بیداخت و مجروح  
باز شافت و با سالم گفت آیا با این کاره کردار ما چنان منی که اسد از ما خوشنود کردد خدا بش خوشنود دارد گفت  
لا والله درین حال که ایشان درین مقال بودند فرستاده اسد بیام و با ایشان گفت امیر میفرماید موقوف شادقت  
خار شما از مسلمانان چه بدم لعنت خدای بر شما باد و گفتند آئین اگر بماند اینکار و رفتار باز شویم با سجد این انجام  
از مجادلت کناری گرفته و با ما کن خویش باز شافتند و با ما دان بگاه بیدان آورد و گاه روی نهادند و چکی صعب  
و قتالی نه که در ما فکندند و مشرکان را از پیش بر گرفته و لشکر کفار را در تیره در فکندند و در بلاد و اصهار ایشان دست  
یافتند و بی اسیر برده و غنیمت بردند و چنان افتاد که در آن ایام مردم اسلام را در ختلان جوئی سخت زود گرفت و  
خوش خودنی کیاب شد اسد بن عبدالله و در سرفوج با یکی از غلامان خود بفرستاد و گفت این دو کیش را با باند  
در هم بفروش چون غلام روان شد اسد گفت این دو توج را در بازار بید و با باند در هم بفروید و یکی را زود بخر و آن را  
دیگر بای پاره افروزش بفرستاد چون غلام بیامد آن دوستان بگذاشت اسد هزار در هم برای این شغیر بفرستاد

اسد بن عبدالله  
چون را

جنگ مسلمانان  
با مردم غور

کفار مردم

این غلامان را بخرند و در بازار بفرستند  
و در غور آن غلامان را بخرند  
و با سکاوه و آن دو توج را





# جسد اول از کتاب احوال

و ذکر بعضی کلمات حکمت آیات حضرت باقر العلوم صلوات الله وسلامه  
 علیه ثقبه معالجه امراض و خواص پاره اودیه

کلمات عید سلام  
 فی المعانی

در کتاب سر دو عالم از جمیل بن صالح از شرح مسطور است که مردی در خدمت حضرت ابی جعفر باقر  
 علیه السلام از بیاضی که در چشم او پیشکایت کرد فقال خذ ثوبیا هندیه جزء و اقلیها الذی جزء و انشد  
 خذ جزء و یجهد معانیه من الملیح الاصفی و یزید من طلیح اندلیح و انصح کل واحد منهما  
 علی ذی یأوال السماء ثم اجتمع بعد التیمیق فاکتول به فانه یقطع البیاض و یصغی لحم العین و یقویه  
 من کل علة یأذن الله عن و جعلت فرمود یک جز از ثوبیای هندی و جزئی از تسلیمای هب و جزئی  
 از اشد خوب و پاک و آن مجوی است که از آن سر می کشند بگردانند و با آنها جزئی از ایلید زرد و ملح اندرانی یعنی نمک  
 سنگ بوری مقرر دارند آنگاه هر یک را با بار التماس بیایند و سخن نمایند و بعد از سخن کردن فراسم کن و  
 چشم را سر می بخش همانا این سر می بیاض چشم را قطع نماید و گوشت چشم را صافی گرداند و از هر علت و دردی باند  
 خدای عزوجل پاک سازد و هم در آن کتاب از آن حضرت علیه السلام مرویست که فرمود تخم البقی بالستلیق  
 یذهب البیاض یعنی گوشت کا و با چند برای بیاض چشم نافع است و بیاض را میسوزد هم در آن کتاب  
 از آن حضرت سلام الله علیه مسطور است که فرمود ان هذا التمسک لریحی ایشا و العین و ان هذا  
 اللحم الطریق یذهب البیاض یعنی گوشت ماهی چشم را تاز میسوزد و گوشت تازه میروید و دیگر در آن کتاب  
 از سلیم مولای علی بن یقین مسطور است که از علت چشم آزرده بود حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه چون  
 اینکه از وی شنیده باشد بدو مکتوب کرد فرمود ما یمنعک من کحل آبی جعفر علیه السلام چه چیز تها از سر  
 او جعفر سلام الله علیه باز میداد که جزئی از کافور ریاحی و جزئی از صبر سقوطری را با هم کوبند و در حسریه بریزند  
 و همانطور که از اشد سر می کشند در ایام ماه سر می کشند و این سبب هر مرضی و دردی که در سر باشد فرو دآید  
 و از بدن بیرون شود با سجد سلیم از آن سر می کشید و از آن پس آزرده بود از خدمت چشم شکایت داشت صاحب  
 قانس کویه ریاحی جنبی بار کافور است لکن کافور صمغ درختی است که در داخل چوب آن است چون حرکت  
 دهند منتشر و بیرون آید در تخم حکیم مؤمن نوشته است کافور صمغ درختی و چند قسم میباشد و ریاحی آن سفید  
 بایل بسری و شبیه بصلکی با سواد شاهی ریاح نام است که این کافور اول او یافته بود و صبر سقوطری  
 از اقسام آن بهتر است و دیگر در آن کتاب از محمد بن مسلم مرویست که از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه سئوال  
 کردم آیا بگئی منی و ان کرون معالجه میشود فقال نعم ان افعل ان جعل فی الدخان بینه و شغل و خیر اکثیر  
 و یاعلی الرجل ان یتلافی و ان لا یاتس سببه فرمود آری همانا خدای تعالی  
 در او رود و او برکت و شفا و غیره خوبی بسیار نداده و اگر چه کسی تداوی مضطربم نباشد باسی و باک

علاج بیاض  
 چشم

فایده علم  
 برای بیاض

زبان مای  
 برای چشم

سر آن حضرت  
 علیه السلام

علاج بیاض